



نشریه علمی علم و تمدن در اسلام

سال دوم (دوره جدید) / شماره هشتم / تابستان ۱۴۰۰



20.1001.1.26764830.1400.2.8.2.7

عوامل انحطاط تمدن اسلامی از منظر پژوهشگران معاصر

جهانبخش ثواقب^۱

(۶۸-۳۳)

چکیده

انحطاط تمدنی به طور عام و تمدن اسلامی به طور خاص از مقوله‌هایی است که مورد توجه اندیشمندان مختلف حوزه تاریخ، تمدن، الهیات، فلسفه، سیاست و علوم اجتماعی قرار گرفته است و از منظرهای گوناگون به آن پرداخته‌اند. پیشرفت و درخشش خیره‌کننده تمدن اسلامی در سده‌هایی از تاریخ و سپس زوال و افول علمی آن، این پرسش را در اذهان اندیشه‌گران و پژوهشگران شکل داد که چه عواملی بر انحطاط تمدن اسلامی تأثیرگذار بوده است؟ در این مقاله، به لحاظ گستردگی دامنه موضوع، مقوله انحطاط تمدن اسلامی از دیدگاه تاریخ تمدن-نویسان و پژوهشگرانی که بر تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی متمرکز شده‌اند، مطرح شده و عواملی را که این دو دسته برشمرده‌اند، بیان کرده است. یافته پژوهش نشان می‌دهد که از نگاه این پژوهشگران، دو دسته عوامل درونی و بیرونی بر انحطاط تمدن اسلامی تأثیرگذار بوده‌اند و از این دو، عوامل درونی جامعه اسلامی، در انحطاط تمدنی مسلمانان نقش اساسی داشته و تأثیر عوامل بیرونی، به سبب مساعدبودن شرایط درونی بوده است. واژه‌های کلیدی: تمدن اسلامی، انحطاط، پژوهشگران، عوامل انحطاط تمدنی.

۱. استاد گروه تاریخ دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران. jahan_savagheb@yahoo.com

مقدمه

گسترش جغرافیایی اسلام و پیشرفت علمی و توسعه تمدنی مسلمانان، از شگفتی‌ها و افتخارات تاریخ است. پس از فرونشستن تب و تاب پیشروی‌های نظامی عصر فتوحات، مسلمانان با روحیه کنجکاوی، معرفت‌جویی و دانش‌اندوزی - که آیات قرآن کریم و احادیث نبوی در تهییج و تشویق آن تأثیر بسزایی داشت - و با نوآوری‌ها و ابداعات خود توانستند عرصه علم و دانش را نیز با شتاب درنوردند و دانش بشری را چنان ارتقا دهند که سال‌ها تمدن اسلامی با درخششی بایسته، پرچم‌دار نبوغ علمی، فکری و فرهنگی در جهان بود. با این حال، تمدن درخشان اسلامی در مسیر حیات خود، دچار افول و فراگردهایی شد که در دوره معاصر در مقایسه تمدنی با غرب، پرسش‌هایی درباره چگونگی و عوامل ضعف و انحطاط تمدن اسلامی یا قدرت مسلمانان، در میان اندیشمندان مختلف اسلامی و غیرمسلمان، مطرح گردید. هدف این مقاله، بررسی عوامل تأثیرگذار بر زوال و انحطاط تمدن اسلامی از منظر نویسندگان تاریخ تمدن و پژوهشگرانی است که اخیراً به تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی پرداخته‌اند. این پژوهش، کوششی است در پاسخ به این پرسش که؛ تمدن پژوهان و پژوهشگران تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، چه عواملی را مؤثر بر انحطاط تمدن اسلامی دانسته‌اند؟ این پژوهش از نوع تاریخی است و در مرحله گردآوری اطلاعات، به روش کتابخانه‌ای و در مرحله تبیین، به شیوه توصیفی - تحلیلی سامان یافته است.

درباره فرهنگ و تمدن اسلامی و پیشرفت یا ضعف آن، از گذشته میان متفکران بحث درگرفته است و کسانی به‌طور ضمنی یا مستقل مطالبی نگاشته‌اند؛ اما در پژوهش‌های اخیر به‌ویژه علت‌یابی انحطاط، غالباً، عوامل انحطاط تمدن اسلامی را از دیدگاه اندیشه‌گران معاصر دنیای اسلام بررسی کرده‌اند. برای نمونه، موثقی (۱۳۷۳) در اندیشه سیدجمال‌الدین اسدآبادی، ارجینی (۱۳۸۷) از دیدگاه امام خمینی، عالمی (۱۳۸۹) در اندیشه سیدحسین نصر، الهی‌تبار (۱۳۹۲) از دیدگاه مطهری و شریعتی، طیبی (۱۳۹۴) از نظر استاد مطهری، حسین‌زاده و همکاران (۱۳۹۵) مقاله و (۱۳۹۶ کتاب) از منظر استاد مطهری، درزی و دانش‌کیا به بررسی تطبیقی دیدگاه مطهری و نصر در این باره، حیدری (۱۳۹۵) از دیدگاه شکیب ارسلان، بررسی کرده‌اند. از موارد دیگر، جعفرزاده (۱۳۸۵) دیدگاه ابن‌خلدون را درباب انحطاط تمدن اسلامی مطرح کرده است. احمدرضا بسیج (۱۳۸۵) نیز در مقاله «تمدن اسلامی، دلایل زوال و انحطاط آن»، به برخی از عوامل درابن باره اشاره کرده است که برداشت از عللی است که در کتاب‌های تألیفی آمده است. سعیدی‌نیا (۱۳۹۰) در «علل افول تمدن اسلامی» به طرح چند نظریه

در این باره پرداخته و عوامل علمی افول را بررسی کرده است. درزی (۱۳۹۸) در رساله دکتری خود به گونه‌شناسی انتقادی دیدگاه‌ها درباره انحطاط تمدن اسلامی ایرانی در سده ۱۱ ق. با تأکید بر متفکران معاصر ایرانی پرداخته است. مقاله پیش‌رو به‌طور ویژه به مقوله انحطاط اختصاص یافته و به دیدگاه‌های برخی از تمدن‌پژوهان و نویسندگان اخیر که درباره فرهنگ و تمدن اسلامی دارای تألیف هستند و هرکدام مبحثی را به انحطاط آن اختصاص داده‌اند، پرداخته است.

از نظر مفهوم‌شناسی، در این پژوهش، مراد از تمدن، به تمامی میراث و جنبه‌های مادی و معنوی زندگانی بشر اطلاق می‌گردد که در یک نظام شهرنشینی با ساختارهای مشخص سیاسی و اجتماعی تبلور می‌یابد و پسوند اسلامی تعیین‌کننده میراثی است که مسلمانان در دوران مجد و عظمت تمدنی خود به آن دست یافته و به بشریت عرضه کرده‌اند. «انحطاط»، نیز یک مفهوم نسبی و مقایسه‌ای است و هنگامی قابل تصور است که یک فرد یا گروه را در دو حالت یا زمان متفاوت با خود مقایسه کنیم. یکی در حالت یا زمان اوج و ایستادگی و دیگری در حالت یا زمان فروافتادگی و پستی. در اینجا مراد از انحطاط تمدن اسلامی، بروز این حالت در میان مسلمانان است که به افول و زوال تمدنی آن‌ها انجامید و درخشش علمی ایشان به ضعف و رکود تبدیل شد.

دیدگاه تمدن‌پژوهان

نویسندگان تاریخ و تمدن اسلام و عرب، در بررسی انحطاط تمدنی، با تأکید بر انحطاط حکومت‌های اسلامی، به‌ویژه خلافت عباسی به‌عنوان مظهر جهان اسلام، هرکدام به عواملی اشاره کرده‌اند که بر زوال آن‌ها تأثیر گذاشته‌اند. در ادامه، دیدگاه‌های تعدادی از این نویسندگان مطرح می‌شوند که همین عواملی که آن‌ها برشمرده‌اند، مبنای دسته‌بندی عوامل انحطاط تمدن اسلامی از سوی پژوهشگران اخیر شده است.

۱. دیدگاه ویل دورانت (۱۹۸۱-۱۸۸۵ م)

از نظر دورانت، تمدن تابع عواملی چند است که یا سبب تسریع در حرکت آن می‌شود، یا آن را از سیری که در پیش دارد، بازمی‌دارد: ۱. عامل زمین‌شناختی، ۲. شرایط جغرافیایی، ۳. عوامل و اوضاع اقتصادی. (دورانت، ۱۳۸۵، ج ۱: ۵-۳) او عواملی دیگر را نیز برمی‌شمرد همچون: وجود نظم سیاسی، وحدت زبانی، قانون اخلاقی، کمال مطلوب اعتقادی و وسایل تربیتی برای انتقال فرهنگ از نسلی به نسل دیگر. (دورانت، ۱۳۸۵، ج ۱: ۶) به‌باور دورانت، از بین رفتن این عوامل - و حتی گاه فقدان یکی از آن‌ها-

ممکن است سبب انقراض تمدن شود. افزون‌براین موارد، دورانت عوامل دیگری را نیز مطرح کرده است که می‌توانند سبب مرگ و فناء تمدنی شوند، از جمله: بیماری همه‌گیر، استثمار بیش از اندازه زمین دهات از سوی مردم شهر، نقصان مواد طبیعی از قبیل سوخت یا مواد خام، تغییر مسیر راه‌های بازرگانی به گونه‌ای که کشوری را در بیرون راه‌های تجارتي جهانی قرار دهد، انحطاط عقلی یا اخلاقی در نتیجه زیستن در شهر، ضعیف شدن نژاد در نتیجه اختلال اعمال جنسی یا افراط در لذت‌طلبی یا فلسفه بدبینی که سبب خوارشمردن کوشش و فعالیت می‌شود، از میان رفتن افراد برجسته و تمرکز ثروت‌ها که نتیجه آن، جنگ طبقات و انقلاب‌های خانمانسوز و تباه‌کننده مایملک عمومی است. (دورانت، ۱۳۸۵، ج ۱: ۶-۷)

از نگاه دورانت، تمدن نه امری است که جبلی انسان باشد و نه چیزی که نیستی در آن راه نداشته باشد؛ بلکه امری است که هر نسلی باید آن را به شکل جدید کسب کند و هرگاه توقف قابل ملاحظه‌ای در سیر آن پیش آید، ناچار پایان آن فرا می‌رسد. (دورانت، ۱۳۸۵، ج ۱: ۷) دورانت بر آن است که مردمان هر تمدنی براساس رشد عقلی، و پس از مدتی به جای توحید و پرستش مبادی معنوی، به ستایش عقل و علم می‌پردازند. از این پس، جنگ بین ارزش و دانش یا جنگ دین و علم آغاز شده، نیروی محرک جوامع به تدریج متوقف می‌شود و دوره انحطاط آن تمدن آغاز می‌گردد. (دورانت، ۱۳۸۵، ج ۱: ۸۶)

دورانت، ظهور و انحطاط تمدن اسلامی را از حوادث بزرگ تاریخ می‌داند. از دید او، اسلام طی پنج سده، از سال ۸۱ تا ۵۹۷ ق (۱۲۰۰-۷۰۰ م)، از لحاظ نیرو، نظم، بسط قلمرو حکومت، تصفیه اخلاق و رفتار، سطح زندگانی، وضع قوانین منصفانه انسانی و تساهل دینی، ادبیات، دانشوری، علم، طب و فلسفه، پشاهنگ جهان بود. (دورانت، ۱۳۸۵، ج ۴: ۴۳۲) تنها در دوران طلایی تاریخ، جامعه‌ای می‌توانسته مانند اسلام، در مدتی به همین کوتاهی، این همه مردان معروف در زمینه حکمت، تعلیم، ادبیات، لغت‌شناسی، جغرافیا، تاریخ، ریاضیات، نجوم، شیمی، فلسفه و پزشکی به وجود آورد. (دورانت، ۱۳۸۵: ۴/۴۳۵) با همه درخشش و پیشرفت علمی که تمدن اسلامی در قالب نظام خلافت عباسی به خود دید؛ اما به‌عللی دچار زوال و انحطاط شد. دورانت، آغاز انحطاط دولت عباسی را پس از مأمون می‌داند. (دورانت، ۱۳۸۵، ج ۴: ۲۵۸ و ۲۵۹) او معتقد است پیش از آنکه خلافت به وسیله نیروهای خارجی سرنگون شود، عوامل داخلی آن را به تباهی کشاندند و فهرستی از این عوامل را به دست می‌دهد که عبارت‌اند از:

۱. تضعیف نیروی خلفا بر اثر زیاده‌روی در شراب‌خواری، شهوت‌رانی و بی‌کاری؛

۲. از میان رفتن حس جنگجویی مردم بر اثر فزونی ثروت و رفاه و رواج کنیزبازی در طبقه حاکم و نفوذ و گسترش این فرهنگ به مردم؛
۳. نبود قدرتی نیرومند جهت متحدکردن ولایت‌ها و قبایل پراکنده؛
۴. پدیدآمدن شورش‌ها بر اثر اختلاف نژادی و اقلیمی؛
۵. پدیدارشدن تفرقه در دین اسلام به‌گونه‌ای که فرقه‌هایی زاده شد و اختلاف‌های سیاسی و جغرافیایی را پیچیده‌تر کرد؛
۶. غفلت دولت در کار آبیاری زمین‌های کشاورزی که به نابودی کشتزارها و گسترش بیماری‌های عمومی و در نهایت، فقر مردم انجامید؛
۷. از بین رفتن علاقه به کار و کوشش و ابتکار در میان کشاورزان و صنعتگران و بازرگانان، زیرا می‌دیدند حاصل کارشان خرج تجمل‌گرایی صاحبان حکومت می‌شود؛
۸. کاهش درآمد دولت و نپرداختن منظم مقرری لشکریان که سبب نافرمانی آنان می‌شد؛
۹. تسلط ترکان بر لشکریان دولت به‌گونه‌ای که از زمان منتصر تا پایان دولت عباسیان، گماشتن و برکناری خلفا و هرگونه تغییر در دولت و کشتن خلیفه به‌دست ترکان انجام می‌شد؛
۱۰. گسستگی ولایت‌ها بر اثر ضعف پایتخت از نظر اقتدار سیاسی و نیروی جنگی. (دورانت، ۱۳۸۵، ج ۴: ۲۵۹ و ۲۶۰)

در مجموع، در مباحث دورانت درباره حکومت‌های اسلامی، به‌مواردی می‌توان دست یافت که در انحطاط تمدنی مسلمانان دخالت داشته‌است، از جمله: مخالفت با فلسفه و علوم عقلی و جلوگیری رجال دین و فقهای سنی از تفکر مستقل و آزاد، تعصب دینی و نژادی و تفرقه و دسته‌بندی میان مردم، لذت‌طلبی اپیکوری، خستگی جسمی و روحی، بزدلی و بی‌لیاقتی جنگی، فرقه‌گرایی و جهل‌طلبی مذهبی، فساد و هرج‌ومرج سیاسی، ستیزه‌جویی و رقابت صلیبیان مسیحی با اسلام و تمدن اسلامی، بیرون آوردن قلمرو مسلمانان در اسپانیا از سوی مسیحیان، یورش مغولان و خرابی و ویرانی شهرها و آثار تمدنی و تصرف و ویرانی بغداد در حمله بعدی از سوی هلاکوخان مغول به‌سال ۶۵۶ ق/ ۱۲۵۸ م، پیشی گرفتن غرب در علم و فناوری پس از رنسانس و متوقف‌شدن جامعه اسلامی از تکاپوهای علمی. (دورانت، ۱۳۸۵، ج ۴: ۴۳۵-۴۲۸)

دورانت با وام‌گرفتن از نظریه ابن‌خلدون، پس از بررسی سرنوشت دولت‌های اسلامی نتیجه می‌گیرد که بار دیگر تاریخ این حقیقت را مدلل کرد که آسایش حاصل از تمدن موجب غلبه اقوام وحشی بر مردم

تمدن می‌شود. سلجوقیان، قلمرو شرقی اسلام را نیرویی تازه دادند، اما آن‌ها نیز به سستی و تن‌پروری خو کردند و اجازه دادند دولت ملک‌شاه به کشورهای مستقل تقسیم شود که از نظر فرهنگی درخشان، اما از لحاظ نظامی ضعیف بودند. تعصب دینی و نژادی، مردم را به دسته‌های مخالف و متخاصم تقسیم کرد و نگذاشت برای مقاومت در برابر صلیبیان متحد شوند. در همین اوقات، در دشت‌ها و صحراهای شمال باختری آسیا، مغولان بر اثر تحمل سختی‌ها و کثرت توالد، پیوسته نیرو می‌گرفتند. چنگیزخان (۶۲۴-۵۴۹ ق/۱۲۲۷-۱۱۶۷ م) این اقوام را به کمک مقررات سخت، نظم و سامان داد، از آن‌ها نیروی عظیمی ساخت و آنان را برای فتح آسیای مرکزی از رود ولگا تا دیوار بزرگ چین به حرکت آورد و هجوم مغول بر دیار اسلام آغاز شد (۶۱۶ ق/۱۲۱۹ م). (دورانت، ۱۳۸۵، ج ۴: ۴۲۹)

۲. دیدگاه گوستاو لوبون (۱۹۳۱-۱۸۴۱ م)

در ارزیابی لوبون فرانسوی، تمدن اسلامی پس از یک دوره نمایش اقتدار و دوران طلایی، از سده چهارم هجری/دهم میلادی به بعد، از حرکت بازماند و همچون سایر تمدن‌ها در سرایشی انحطاط قرار گرفت. اگرچه این اضمحلال، هرگز به منزله نابودی کامل نبود؛ بلکه اصول دین اسلام در طول زمان هم‌چنان اعتبار و عظمت خود را حفظ کرد و در قالب‌های مختلف تمدنی تجلی یافت. (لوبون، ۱۳۳۴: ۸۰۶)

لوبون ابتدا عوامل پیشرفت مسلمانان را بررسی می‌کند و مسئله زمان (پیدایش اسلام)، خصایص نژادی، روحیه جنگجویی عرب، تأثیر دین اسلام در وحدت‌بخشی به مردم گوناگون، انگیزه‌یابی پیروان با گروه به یک کمال مطلوب (خدا)، فتح سرزمین‌ها، سیاست تساهل مذهبی نسبت به مردم سرزمین‌های متصرفی و سادگی مذهب و قواعد اسلام برای مردم مغلوب را، از جمله عوامل پیشرفت می‌شمرد. (لوبون، ۱۳۳۴: ۷۹۳-۷۸۶) سپس همین عوامل را در انحطاط تمدنی مسلمانان مؤثر دانسته است.

او معتقد است که غالب این عوامل پیشرفت، در اثر تغییراتی به عامل انحطاط تبدیل شدند. به طور مثال؛ زمان می‌تواند خصلت‌ها و عادات مفید را به نتایج بسیار زشت و زبانبار تبدیل کند. روحیه جنگجویی عرب، زمانی مفید اتفاق افتاد، ولی در خاتمه فتوحات باعث خرابی آن‌ها گردید، به ملوک-الطوائفی عادت کردند و در نهایت دچار تجزیه و انقراض شدند. نظامات سیاسی و اجتماعی عرب که موجب ترقی بود، در انحطاط هم مؤثر افتاد. ابتدا تحت نظام و قوانین اسلامی و لوای واحد مجتمع شدند؛ اما بعدها با گسترش قلمرو لازم دیدند در نظامات سابق اصلاحاتی به عمل آورند. این نظامات که در ابتدا نیاز اعراب را برطرف می‌کرد، چند سده بعد، کفایت ضروریات و احتیاجات آن‌ها را نمی‌کرد و

آن‌ها از تطبیق و سازش زمانی نیازها با احکام دین ناتوان بودند (عدم توانایی در اصلاح نظامات سیاسی) و حکومت سیاسی آن‌ها ضعیف شد. زیرا در برابر تغییر و اصلاح در داخل جامعه اسلامی از سوی شریعت‌خواهان هم مقاومت بود. تجزیه حکومت اسلامی به واحدهای کوچک‌تر، به سرپیچی آن‌ها از خلافت و تقسیم قوه نظامی عرب و محدود شدن آن انجامید. تعدد و اختلاف اقوامی که در قلمرو اسلام سکونت داشتند، نیز از دو طریق در زمره اسباب انحطاط خلافت عرب شدند: ۱. جمع شدن این اقوام گوناگون در یک جا سبب تولید رقابت گردید، ۲. امتزاج و اختلاط و ازدواج با آن‌ها سبب سستی قوم فاتح شد، چون نتوانستند با جبر و فشار آن‌ها را مقهور سازند و به آن‌ها آزادی کامل دادند. (لویون، ۱۳۳۴: ۷۹۹-۷۹۵)

۳. دیدگاه جرجی زیدان (۱۹۱۴-۱۸۶۱ م)

زیدان با قبول نظریه ابن خلدون مبنی بر اینکه دولت‌ها مانند هر موجود زنده‌ای، دوران کودکی تا پیری و در نهایت نابودی را می‌گذرانند (زیدان، ۱۳۶۹، ج ۲: ۳۱۲)، به بررسی انحطاط دولت عباسی می‌پردازد. به نظر او، دوره تنزل عباسیان، از دوران معتصم (۲۱۸ ق) آغاز می‌شود و به سقوط بغداد به دست مغول می‌انجامد (زیدان، ۱۳۶۹، ج ۱: ۷۴-۷۱؛ ج ۲: ۳۱۳؛ ج ۵: ۸۵۸). همچنین آغاز انحطاط علمی مسلمانان را هم‌زمان با به قدرت رسیدن متوکل (۲۳۳ ق) می‌داند. (زیدان، ۱۳۶۹، ج ۳: ۵۸۸-۵۸۷) علل انحطاط تمدن اسلامی از نظر زیدان عبارت‌اند از: ۱. بی‌کفایتی خلفا و غرق شدن آن‌ها در خوش‌گذرانی‌ها و دورماندن از اداره امور، ۲. به قدرت رسیدن ترکان طمع‌کار و بی‌کفایت و بی‌اعتنایی آنان به آبادانی و مصالح عمومی کشور، ۳. کاهش ثروت دولت، ۴. فساد مالی دولت، ۵. تباهی اوضاع اجتماعی، ۶. از میان رفتن امنیت و عدالت، ۷. تجزیه ولایت‌های اسلامی و مستقل شدن آن‌ها، ۸. جلوگیری از آزادی فکر، مبارزه با علوم بیگانه، آزار و کشتار دانشمندان و اهل ذمه. (زیدان، ۱۳۶۹، ج ۲: ۳۲۴-۳۱۲؛ ج ۴: ۸۲۰-۸۱۴)

زیدان عامل تباهی ثروت عباسیان را کاهش درآمد و افزایش هزینه می‌داند. کوچک شدن قلمرو فرمانروایی عباسیان، پایین آمدن میزان مالیات، نادرست عمل کردن مأموران در گرفتن و رساندن مالیات، امنیت نداشتن مردم در کسب و کار به دلیل آشوب‌های داخلی، تبدیل شدن بیشتر ده‌ها و املاک به ضیاع (مزرعه‌های متعلق به خلفا، وزیران، امیران و افراد بانفوذ) را، از عوامل کاهش درآمد آنان بیان می‌کند. (زیدان، ۱۳۶۹، ج ۲: ۳۳۲-۳۲۵) همچنین عوامل افزایش هزینه را در این موارد می‌داند: ولخرجی

خلفا و زنان آن‌ها، تنوع و فزونی هزینه‌های دولتی، فزونی حقوق کارمندان (حقوق وزیران، قضات، خلفا و اعضای خاندان خلافت، مقرری اطرافیان خلیفه، حقوق سپاهیان، مقرری‌ها و مستمری‌های دیگر)، مخارج بیعت‌گرفتن، سوءاستفاده دولتمردان (وزیران، والیان- استانداران و فرمانداران- کاتبان امور مالی و مششیان خلفا و وزرا، دربانان) از اموال عمومی، دریافت رشوه و هدایا، اختلاس، دست‌اندازی به املاک مردم، سوءاستفاده از عیار سکه، تجارت با ارزاق عمومی، خریداری حواله حقوق مأمورین و مقرری فقیهان و خانواده‌های فقیر آبرومند و... از این‌رو، گاه اموال این عمال از سوی خلفا مصادره می‌شد و هرکدام از این‌ها می‌توانستند اموال رده‌های پایین‌تر از خود را مصادره کنند. (زیدان، ۱۳۶۹، ج ۲: ۳۷۳-۳۳۳)

۴. دیدگاه فیلیپ خلیل حتی (۱۹۷۸-۱۸۸۶ م)

حتی دو دسته عوامل را در سقوط خلافت عباسی در سده ۷ ق/۱۳ م - که قدرت جهان اسلام و مظهر تمدن اسلامی بود- مؤثر دانسته است:

الف. عوامل داخلی؛ که خود به چند دسته تقسیم می‌شود:

۱. عوامل سیاسی: فتوحات سریع و ناتمام که موجب تفرقه و اضمحلال قلمرو خلافت شد، روش اداره قلمرو گسترده که ثبات و استقرار را در پی نداشت، تحصیل مال هرچه بیشتر و وضع مالیات سنگین، تفاوت عرب و غیرعرب و مسلمان قدیم و نودین و ذمی و تفاوت میان عرب شمالی و جنوبی، اقدام- نکردن برای هماهنگی اقوام مختلف قلمرو (نظیر ایرانیان و ترکان و بربران و عربان) و ایجاد یک دولت هماهنگ، فعالیت نیروهای جدایی طلب در حوزه دین، همچون شیعیان، قرامطیان، اسماعیلیان، فاطمیان و...

۲. عوامل اجتماعی و اخلاقی: آمیختگی خون فاتح و مغلوب و از دست رفتن خصایص عربی و از دست رفتن موقعیت آنان، سستی خوی عرب و نیروی عرب در اثر ضعف عصیبت عرب، افراط در کنیزبازی و سقوط منزلت زن و اهمیت مردانگی، رواج حسدورزی و کینه‌توزی و توطئه در قصر خلافت در اثر زیاد شدن کنیزان و برادران و خواهران ناتنی خلفا، رفاه زیاد و شرابخواری و سماع و اختلال نظام خانواده، پدید آمدن نسلی ضعیف که قدرت مدیریت خلافت را در کشاکش‌ها نداشتند.

۳. عوامل اقتصادی: مالیات‌های گزاف و تأثیر آن در ضعیف شدن صنعت و کشاورزی، فقیرتر شدن مردم به‌زای ثروتمند شدن طبقه حاکمه، بهره‌برداری از مردم در نظام تیولداری، کاهش نیروی کار در اثر

درگیری‌های مکرر، ویرانی بسیاری از املاک آباد، قحطی و خشکسالی و طغیان رودها و نابودکردن زمین‌ها در سفلی عراق، امراض همگانی چون طاعون و آبله و مالاریا و ... و تلف کردن مردم و کاهش- یافتن جمعیت، تأثیر وضع بد اقتصادی در وضع معنوی که موجب توقف فعالیت فکری می‌شد.

ب. عوامل خارجی؛ شامل: هجوم مغولان و تاران، ظهور دولت‌های مختلف در قلمرو خلافت و تجزیه قلمرو اسلامی. (حتی، ۱۳۶۶: ۶۲۶-۶۲۳)

۵. دیدگاه ایرا ماروین لاپیدوس^۱ (زادروز ۱۹۳۷ م)

لاپیدوس نویسنده آمریکایی، آغاز سقوط امپراطوری عباسی را از همان زمانی می‌داند که این امپراطوری سرگرم تحکیم پایه‌های اقتدار خود بود. درحالی‌که حکومت عباسی نهادهای نظامی و اداری خود را تثبیت و اقتصاد و فرهنگ شکوفایی را در امپراطوری تشویق می‌کرد، رویدادهای دیگری رخ نمود که سرانجام امپراطوری را از پای درآورد. (لاپیدوس، ۱۳۷۶، ج ۱: ۱۸۹) او سپس به مواردی که زمینه‌های ضعف و سستی نظام خلافت را فراهم کرد می‌پردازد، از جمله؛ سیاست هارون الرشید در مسأله جانشینی که به درگیری داخلی میان فرزندان او امین و مأمون انجامید. سیاست مأمون در گسترش نظارت بر امور دینی به هدف احیاء مشروعیت خلافت که دستگاہ خلافت را از پشتوانه مهم حمایت مردمی محروم کرد. سیاست نظامی مأمون در واگذاری حکمرانی موروثی به مقام‌های ولایات که به نفوذ این افراد در حکومت و تجزیه ولایات انجامید. استفاده خلفا از نیروی غلامان ترک و بردگان و موالی برای خدمات نظامی و حفاظت شخصی خویش که به درگیری‌های شدیدی بین سربازان ترک و سپاه بغداد انجامید و بر قدرت خلافت تأثیر مخربی گذاشت. تغییرات انجام‌شده در نظام اداری نیز نظارت حکومت را بر امپراطوری تضعیف کرد. بخشی از این تغییرات از مداخله ارتش و بخشی دیگر از قدرت‌های مستقل ولایتی ناشی می‌شد؛ اما این‌ها خود نیز ریشه در تنش‌های درونی نظام دیوان‌سالاری داشت. این نظام سرانجام به خدمت منافع فرمانروا و امپراطوری درآمد و بازیچه امیال شخصی و فرقه‌ای کاتبان و دبیران شد. بر دیوان‌سالاری عباسی گروه‌ها و فرقه‌هایی از کارگزاران حکومت یافته‌بود که علاقه اصلی آنان سوءاستفاده از مقام‌های اداری برای منافع شخصی بود. (لاپیدوس، ۱۳۷۶، ج ۱: ۱۹۳-۱۸۹)

از دید لاپیدوس، حکومت مرکزی با واگذاری اقطاع به سربازان، درباریان و مقام‌های حکومت، عایدات بلندمدت را کاهش می‌داد و فعالیت عادی حکومت‌های محلی را مختل می‌کرد. از سویی، فروش

اقطاعات، خود زمینه ایجاد زمین‌های بزرگ را که سرانجام خرده‌مالکان و دهقانان آزاد را از میدان به در کرد، فراهم آورد. حکومت از طریق تقسیم اقطاعات و فروش مقاطعه‌ها در واقع نظارت خود را بر روستاهایی که منبع درآمدی داشتند از دست داد. ولایات امپراطوری با تضعیف توان مالی و نظامی حکومت مرکزی، هرچه بیشتر مستقل می‌شدند. (لاپیدوس، ۱۳۷۶، ج ۱: ۱۹۵-۱۹۳) افزون‌براین، تضعیف اقتدار مرکزی، مقاومت مردمی را علیه حکومت مرکزی برانگیخت. مبارزات و تبلیغات جنبش اسماعیلیه در نواحی جنوب عراق، بحرین، سوریه، بین‌النهرین، یمن، دیلم، شرق ایران و افریقای شمالی که سرانجام دولت فاطمیان را (در ۲۹۷ ق/ ۹۰۹ م) تأسیس کرد و جنبش قرمطیان که سرانجام به حکومت قرمطیان در بحرین انجامید و ظهور حمدانیان در منطقه‌ای از موصل تا بغداد و سرزمین‌های شمالی سوریه و شکل‌گیری حکومت‌های زیاریان و آل‌بویه در ایران و سپس سامانیان، غزنویان، سلجوقیان، درواقع بساط امپراطوری عباسی برچیده شد، هرچند خاندان عباسی تا سال ۶۵۶ ق/ ۱۲۵۸ م به حیات خود ادامه داد. (لاپیدوس، ۱۳۷۶، ج ۱: ۱۹۷-۱۹۵) تجزیه امپراطوری عباسی به‌شماره حکومت‌های ولایتی، حاکی از تحولاتی وسیع در سازمان جامعه بود. دگرگونی نظام اجتماعی عباسیان در سده سوم هجری/نهم میلادی آغاز شده بود. تضعیف حکومت مرکزی به فروپاشی طبقه اعیان زمین-دار در ولایات انجامید که از امپراطوری عباسی حمایت کرده بودند. (لاپیدوس، ۱۳۷۶، ج ۱: ۱۹۸-۱۹۷)

با این تحولات سیاسی و اجتماعی، افول اقتصادی نیز همراه شد. طی سال‌های اواخر سده نهم و اوایل سده دهم میلادی، اقتصاد عراق به‌کلی فروپاشید. غفلت نظام خلافت از سرمایه‌گذاری در طرح‌های آبیاری و احیای اراضی در حاصل‌خیزترین ولایات، صدمه‌دیدن شبکه آبیاری در منطقه دجله در اثر جنگ‌های طولانی و خالی‌شدن منطقه از سکنه، کاهش انگیزه‌های تولید روستایی در اثر تقسیم اقطاعات و ایجاد مقاطعه‌های مالیاتی، خسارات شورش‌های بردگان در نواحی جنوب عراق، تخریب روستاها در اثر بی‌ثباتی و بهره‌برداری‌های مالی، همه موجب شدند که عراق مرفه، یکی از فقیرترین سرزمین‌های جهان شود. افزون‌براین، تجارت رو به ضعف بین‌المللی، تجارت عراق را مبتلا کرده بود. شورش‌های قرامطه به تجارت خلیج فارس و تجارت میان عربستان و عراق لطمه زد. راه‌های تجاری بین‌المللی که از طریق آن‌ها کالاهایی از خاور دور و جنوب آسیا برای بارگیری و ارسال به حوزه مدیترانه گسیل می‌شد، در فروپاشی خلافت دخالت داشت. رونق گرفتن مسیر تجاری دیگر از طریق دریای

سرخ و قاهره از سوی حکومت فاطمیان، لطمه دیگری بر تجارت عراق وارد آورد. ولایات دیگر نیز به-همین منوال در حال فروپاشی بود. (لایپدوس، ۱۳۷۶، ج ۱: ۱۹۹-۱۹۸)

بدین سان، فروپاشی امپراطوری عباسی درعین حال یک دگرگونی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بود. این دگرگونی سبب شد که به جای یک امپراطوری متحد و یکپارچه، مجموعه‌ای از کشورهای کوچک سر برآورند. تضعیف همه جانبه اقتصادی نیز در تضعیف امپراطوری مؤثر واقع شد. دگرگونی جدید که با سیاست‌های نظامی، اداری فرهنگی خود امپراطوری آغاز شد، زمینه فروپاشی آن و مآلاً ایجاد شکل جدیدی از دولت و جامعه خاورمیانه‌ای را فراهم آورد. بنابراین، خلافت عباسی نه فقط در نتیجه فشارهای خارجی؛ بلکه در پی تحول ذاتی نهادهای اساسی آن تجزیه شد. (لایپدوس، ۱۳۷۶، ج ۱: ۱۹۹، ۲۰۲، ۳۱۶-۳۱۵)

۶. دیدگاه آندره میکل^۱ (زادروز ۱۹۲۹ م)

میکل نویسنده فرانسوی معتقد است که امپراطوری اسلام با وجود پهناوری و گستردگی، ساکنان آن امت واحد و یکپارچه‌ای نبودند. این امپراطوری، صرف‌نظر از چندگانگی‌های اقلیمی و قومی، از نظر سیاسی و اقتصادی حالت پیکری با چند سر را داشت که می‌توان از قرطبه، قیروان، قاهره، مکه، دمشق، بغداد و بخارا، به‌عنوان برخی از این سرها نام برد. این امپراطوری نتوانست در مقابل نیازها یا ضعف‌های دائمی جوامع بشری مقاومت کند. جامعه اسلامی از امکانات مدیریتی جدید و انقلابی، که در هر حال بتواند نظم سیاسی واحدی را در قلمروهای محلی مختلف برقرار نماید، برخوردار نبود. مشکل عمده دیگر، توقف حرکت امپراطوری اسلام بود. پس از این توقف، امپراطوری اسلام بسیار بیش از آن‌که به فکر گسترش قلمرو خود از طریق تصرف سرزمین‌های جدید باشد، درصدد تحکیم قلمرو خویش و حفظ ثروت به‌دست آمده بود و این کار را با تقویت پادگان‌های مرزی و رباط‌ها انجام می‌داد. این توقف بیانگر نوعی بحران، از نفس افتادن و به‌طورکلی، قرارگرفتن امپراطوری در حالتی از ترس و رضایت بود. مسئله ثروت و دارایی امپراطوری اسلام که اغلب از طریق حق ترانزیت کالا و سوداگری فراهم می‌شد نیز عامل خطیری بود. این جامعه عظیم، تولیدی متناسب با نیاز خود نداشت. کشاورزی با آن‌که به‌روال سنتی و قدیمی انجام می‌شد، اغلب با محدودیت آب روبه‌رو بود. در نتیجه میزان مصرف و مبادله نسبت به تولید تقریباً در همه جا خیلی بالاتر بود. همین تولید ناچیز نیز از تنوع برخوردار نبود و به چند

ماده غذایی گرانبها محدود می‌شد. درحالی‌که از نظر کالاهای مورد نیاز بخش‌های اصلی کمبود بسیار داشت. درنهایت حیات جهان اسلام وابسته به مبادلاتی بود که در داخل امپراطوری یا با جهان خارج انجام می‌شد. عظمت یا ضعف امپراطوری اسلام با همین کلمه «مبادله» در ارتباط بود. با تغییر جهت این مبادلات از طریق سیاسی یا جنگ و تسلط قدرت‌های جدیدی چون غرب بر تجارت جهانی، امپراطوری اسلام متزلزل گردید و رو به ضعف نهاد. (میکل، ۱۳۸۱، ج ۱: ۲۲۳-۲۲۵)

بررسی‌های پژوهشگران اخیر

از بررسی تاریخی جامعه اسلامی از پیدایش تا دوره معاصر و براساس واقعیاتی که بر آن گذشته است، می‌توان موارد و مصادیق متعددی را برشمرد که بر رکود تمدن اسلامی و عقب‌ماندگی مسلمانان مؤثر بوده است. بخش عمده‌ای از این عوامل، آسیب‌هایی بود که از درون جامعه اسلامی پدید آمد و به تعبیری درون‌ساختاری‌اند. آسیب‌های درونی، با مبانی اندیشه‌ای و تغییر در نگرش‌ها و مبانی رفتاری و عملکردی حکام و مردم مربوط شده‌اند. بخش دیگر آسیب‌ها، پدیده‌هایی بودند که از بیرون بر این تمدن تأثیر گذاشتند و در زوال آن نقش آفرینی کردند. بسیاری از پژوهشگران تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی در دوره اخیر، به بحث و بررسی درباره مقوله افول تمدنی اسلام پرداخته‌اند. این پژوهشگران، متأثر از نویسندگان تاریخ تمدن، با تقسیم عوامل انحطاط به درونی و بیرونی، به این عوامل پرداخته یا مجموعه‌ای از عوامل سیاسی، اقتصادی، اعتقادی (فردی و جمعی)، اجتماعی، اخلاقی و علمی را در افول تمدن اسلامی مؤثر دانسته‌اند.

کسانی انحطاط تمدن اسلامی را معلول خود اسلام می‌دانند. این دیدگاه دارای تناقض است. چگونه اسلام که خود عامل پیشرفت و تمدن بوده ممکن است عامل عقب‌ماندگی و انحطاط باشد. برخی از نویسندگان، با انتقاد از کسانی که اسلام را عامل عقب‌ماندگی مسلمانان می‌دانند، بزرگ‌ترین عامل این عقب‌ماندگی را انحراف مسلمانان و دوری آن‌ها از اسلام می‌دانند. (ر.ک. قربانی، ۱۳۶۵: ۲۷۵-۲۷۴؛ جان‌احمدی، ۱۳۸۸: ۲۳۳) این انحراف بر علل دیگری مبتنی بود؛ مانند: پیشامدهای تاریخی؛ تغییر مسیر حرکت خلافت اسلامی؛ و تحولات عمیق در مبادی حاکمیت اسلامی، که خود پیامدهای دیگری داشت، از جمله: روی کار آمدن خلفای نالایق و ناشایست؛ نفوذ و بازگشت افکار جاهلی و خرافی؛ گسترش استبداد سیاسی و تخطئه دینی؛ قشری‌گری و آغاز بدعت‌ها و پیرایه‌های مذهبی؛ تبلیغ عقاید سست و بی‌پایه و ترویج اباحه‌گری؛ بی‌اعتنایی به عقل و علم؛ و نیز تسلط جهل و عقب‌ماندگی ذهنی و

اجتماعی. (جان احمدی، ۱۳۸۸: ۲۳۳) در این پژوهش‌ها، دو دوره برای رکود تمدن اسلامی مطرح شده است: دوره اول، که بر اثر خرابی‌ها و پیامدهای جنگ‌های طولانی (دویست ساله) صلیبی رخ داده بود، در سده هفتم هجری با حمله مغول و ویرانی‌های آن، فرهنگ و تمدن اسلامی متزلزل شد و به عصر رکود آن انجامید؛ و دوره دوم رکود، که با هجوم استعمار غرب به جهان اسلام آغاز شد. این پدیده، از سده پانزده میلادی آغاز گردید و با اوج سلطه غرب در سده نوزده میلادی، به غلبه نظامی، صنعتی، فکری و فرهنگی غرب بر جهان اسلام انجامید. (ولایتی، ۱۳۸۸: ۱۴۹) سپس عوامل این انحطاط در دو زمینه مطرح شده است:

الف. علل درونی

زین‌العابدین قربانی (زادروز ۱۳۱۲ ش) در بررسی علل درونی انحطاط مسلمانان، چندین عامل را برشمرده و شرح داده است که به اجمال از این قرارند: ۱. انحراف فکری و عملی مسلمانان از تعالیم عالیه اسلام، که آن را بزرگ‌ترین علت عقب‌ماندگی مسلمانان می‌داند. نمونه‌هایی از این انحراف‌ها را نیز شامل سرنوشت (قضا و قدر)، زهد و بی‌علاقگی به دنیا، اعتقاد به معاد و جهان دیگر، تقیه، شفاعت، انتظار، صبر، توکل، دعا، رضا و ... دانسته که برداشت‌های غلط و سوء از آن، به رکود می‌انجامید. (قربانی، ۱۳۶۵: ۳۲۹-۲۷۱) ۲. تحزب و فرقه‌گرایی مسلمانان، که دو عامل مهم: «عدم شناخت واقعیت» و «خودخواهی و هواپرستی» را در بروز آن مؤثر دانسته است. (قربانی، ۱۳۶۵: ۳۴۴-۳۳۰) ۳. زمامداران نالایق و رهبران گمراه، که به بی‌عدالتی، ستم، اختناق، فساد و خوشگذرانی روی آوردند و کفایت لازم را برای اداره جامعه اسلامی نداشتند. (قربانی، ۱۳۶۵: ۳۷۴-۳۴۵) ۴. سرگرم شدن مسلمانان به عیاشی و خوشگذرانی و سر در لاک خویش فروبردن و غافل ماندن از مسئولیت‌های فردی و اجتماعی؛ زیرا این‌گونه سرگرمی‌ها از یک‌سو، روح تحرک و تلاش را در جامعه می‌میراند و از سوی دیگر، شکاف طبقاتی را عمیق‌تر و نارضایتی عمومی را افزون‌تر می‌کند. همچنین فساد اجتماعی را دامن می‌زند و جامعه را به سقوط می‌کشاند. قربانی شرحی از خوشگذرانی‌ها و اسراف‌کاری‌های مسلمانان در ساختن کاخ‌ها و ساختمان‌ها، ثروت‌اندوزی‌ها و ولخرجی‌های خلفا و رجال دولتی، تفنن در خوراک، تجمل در لباس، بذل و بخشش‌های بی‌حساب، استعمال مسکرات و عیاشی‌ها، به‌دست داده است. (قربانی، ۱۳۶۵: ۴۰۵-۳۷۵) ۵. خودباختگی و عدم اعتماد به نفس در میان مسلمانان، به‌ویژه در مواجهه با پیشرفت‌های سریع و خیره‌کننده غرب. (قربانی، ۱۳۶۵: ۴۷۳-۴۷۱)

علی اکبر ولایتی (زادروز ۱۳۲۴ ش) علل درونی رکود تمدن اسلامی را شامل: ۱. استبداد، ۲. دنیاگرایی، تحجر و دور شدن از اسلام راستین، ۳. جریان‌های عقلی و عقل‌گریز (تحجرگرا و جموداندیش) در جهان اسلام، برشمرده است. جریان‌های ضدتعلقی نظیر هواداران سنت و حدیث، اخباری‌گری و ظاهرگرایی حنبلیان، باطنی‌گری و تأویل‌گرایی اسماعیلیان، جریان اخباری‌گری شیعی، که با تسلیم شدن در برابر نصوص و منقولات، محکومیت تعقل و تفکر و متهم کردن گروه‌های اهل عقل و نظر به کفر، به جمود و تحجر می‌انجامیدند. همچنین گسترش تصوف در سده‌های ۶ و ۷ ق، که آفت علوم عقلی به‌ویژه فلسفه و استدلال بود از موانع رشد تفکر اسلامی شد. (ولایتی، ۱۳۸۸: ۱۵۸-۱۴۹) همین سه عامل را محمدصادق غلام‌جمشیدی (زادروز ۱۳۴۲ ش) عیناً در کتاب خویش آورده است. (غلام‌جمشیدی، ۱۳۸۷: ۱۵۰-۱۴۸)

فاطمه جان‌احمدی (زادروز ۱۳۴۳ ش) در عوامل درونی ضعف و انحطاط تمدن اسلامی به این عوامل پرداخته است: ۱. ضعف خلافت اسلامی، که پیامد آن فساد مالی، سیاسی و دینی دستگاه خلافت، قدرت‌گیری وزرا و امیرالامراها، سلطه حکام مختلف بر خلافت، کشمکش‌های دینی و سیاسی در سرزمین‌های اسلامی، خرابی‌های ناشی از جنگ و جدال قومی، دینی و مرزی میان مدعیان خلافت، پدیدار شدن منازعات فرقه‌ای و قومی، رقابت مادران و همسران خلفا در امور خلافت بود. در نتیجه این شرایط، بی‌ثباتی سیاسی، ناامنی راه‌ها و خطوط تجاری، رکود اقتصادی و تنزل وضع اجتماعی و فرهنگی گسترش یافت که هم به فروپاشی خلافت عباسی منجر شد و هم در انحطاط تمدن اسلامی مؤثر بود. ۲. خودکامگی و استبداد خلفا، که به فرار خردورزان و هنرمندان و صنعتگران و حاملان فرهنگ از مرکز خلافت اسلامی می‌انجامید. ۳. اشرافی‌گری و فساد درباریان، که به تبع آن، پایمال کردن حقوق مستضعفان و مظلومان، کاخ‌نشینی، مجالست با زنان درباری، راه‌اندازی مجالس بزم و باده‌گساری و شعر و آوازه‌خوانی، غفلت از کار رعیت و امور دولت را در پی داشت. ۴. انحطاط اخلاقی حکومت اسلامی، که با سرازیر شدن غنایم هنگفت به مرکز خلافت، تجمل و تنعم را در جامعه پدید آورد. این شرایط، تن‌آسایی، دنیاپرستی و تبعیت از هوس‌های مهارناپذیر خلفا را در پی داشت و به زیر پا نهادن اصول اخلاقی و ارزش‌های مذهبی در جامعه اسلامی انجامید. دنیاگرایی خود به رشد رذایل اخلاقی در جامعه انجامید. عیاشی، شهوت‌پرستی، خوش‌گذرانی و به‌خود مشغول شدن، خودخواهی، نفع‌طلبی، تفاخر دروغین نسبت به یکدیگر، حرص و آز و طمع سیری‌ناپذیر، کاهلی و خودباختگی و از دست دادن اعتماد به نفس، ذلت و خواری در برابر بیگانگان، نفاق و ریا، کینه و حسد، دروغ‌گویی، خیانت،

دشمنی، ظلم و ستم، رشوه‌خواری، کسالت و تملق، برپایی مجالس لهو و لعب در دربار خلفا و ... در این شرایط پدید آمد. این دنیاگرایی حکمرانان و خلفا و عادت به تن‌آسایی و راحت‌طلبی، شجاعت و دلاوری آن‌ها را از میان برد و انحطاط نظام سیاسی تمدن اسلامی را نیز در پی داشت. ۵. جنگ‌های داخلی و هرج‌ومرج‌های درونی، رقابت دربارهای خلافت اسلامی بغداد و مصر، منازعات سیاسی و رقابت‌ها بر سر قدرت، شورش‌های نحله‌های فکری و رهبران مذهبی، قیام‌های مکرر علویان و زیدیان و شورش‌های سادات حسنی و یا مخالفت‌های خوارج و اسماعیلیان، که همه اوضاع آشفته‌ای در مرکز خلافت اسلامی ایجاد کرد و سیادت مذهبی و سیاسی عباسیان کاهش یافت و نشانه‌های زوال آشکار شد. ۶. تجزیه امپراتوری اسلامی و ظهور هم‌زمان چند خلافت که باهم جدال داشتند: خلافت عباسی بغداد (۶۵۶-۱۳۲ ق)، خلافت امویان آندلس (۴۲۲-۱۳۸ ق)، خلافت فاطمیان در مغرب (۳۵۸-۲۹۷ ق) و در مصر (۵۷۶-۳۶۲ ق). ضمن اینکه با تجزیه خلافت در شرق و غرب قلمرو خلافت، حکومت‌های متعددی پدید آمدند. ۷. آشفته‌گی جهان اسلام، در پی بی‌تدبیری و اسپین خلفای اسلامی عصر عباسی و به‌وخامت گراییدن اوضاع اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جهان اسلام. (جان‌احمدی، ۱۳۸۸: ۲۴۱-۲۳۴)

محمد رضا کاشفی (۱۳۸۵-۱۳۴۶) ابتدا عوامل ضعف و انحطاط تمدن‌ها را به دو دسته تقسیم می‌کند. عوامل داخلی؛ شامل فرهنگ، عامل انسانی و ظلم. عوامل خارجی؛ شامل تهاجم نظامی، تهاجم اقتصادی و تهاجم فرهنگی. (کاشفی، ۱۳۸۴: ۲۰۵-۲۰۱) او سپس عوامل داخلی انحطاط تمدن اسلامی را در چند مورد برشمرده است: ۱. انحراف از آموزه‌های اصیل اسلامی، ۲. فرقه‌گرایی، ۳. تغییر اندیشه سیاسی، ۴. تجمل‌گرایی. (کاشفی، ۱۳۸۴: ۲۱۱-۲۰۶). جنگ‌های صلیبی و حمله مغول را نیز در زمره عوامل خارجی انحطاط تمدن اسلامی ذکر کرده است. (کاشفی، ۱۳۸۴: ۲۱۶-۲۱۲) یوسفی غروی (زادروز ۱۳۲۷ ش) عیناً همین مطالب را در اثر خویش آورده است. (یوسفی غروی، ۱۳۹۴: ۲۱۷-۱۹۷).

محمد عمر شابرا (زادروز ۱۹۳۳ م) در کتابی که به تمدن اسلامی اختصاص داده است مقوله انحطاط این تمدن را در قالب عملکرد برخی نهادهای اسلامی، زوال اخلاقی، انحطاط اقتصادی، افول در آموزش و علم و فن‌آوری، انحطاط اجتماعی و سیاسی بررسی کرده است و راه‌کارهایی را نیز برای اصلاح در این موارد ارائه کرده است. در بررسی او، این عوامل در فرآیند انحطاط تمدن اسلامی تأثیرگذار بوده‌اند: ۱. عملکرد برخی از نهادهای اسلامی که مانع رشد شدند، نظیر الف) سیستم وراثت

عادلانه اسلامی که اجازه نمی‌داد سیستم ارث بردن پسر ارشد به تنهایی در جوامع اسلامی ریشه‌دار شود. (ب) عدم وجود مفهوم مسئولیت محدود و شخصی، اخلاقی یا قانونی در اسلام. (ج) بنیاد موقوفه اسلامی (اوقاف). دو مورد اولی از تجمع سرمایه و تشکیل شرکت جلوگیری می‌کرد که هر دو برای توسعه ضروری هستند، مؤسسه سوم، اوقاف، منابع عظیمی را برای پروژه‌هایی که به مرور زمان از کار افتاده‌اند، متوقف می‌کرد. (شابرا، ۱۴۰۱ ق: ۹۱-۸۲؛ Kuran, 2004: 71-72). ۲. زوال اخلاقی مسلمانان (بی‌صدافتی، بی‌تفاوتی، تقلب، تبلی، نادیده گرفتن تعهد، دخالت در حرام، علاقه به لذت و لذت بردن به جای چیزهای جدی‌تر و...) که نقش عمده‌ای در تضعیف ظرفیت نوآوری، سرزندگی و همبستگی داشت و آن‌ها را در مواجهه با چالش‌های پیش روی خویش ناتوان کرد. (شابرا، ۱۴۰۱: ۹۱؛ 183: Ashimi, 2016). ۳. عدم مشروعیت سیاسی حکومت‌ها با زمامداری امویان که بر پایه وراثت و ملوکیت (پادشاهی) بود، همچنین اثر بازدارندگی شریعت. (شابرا، ۱۴۰۱: ۱۰۵-۹۱). ۴. انحطاط اقتصادی شامل زندگی فراتر از منابع: عدم تعادل مالی، اعطای اقطاع و تیمارات بزرگ، مالیات‌های ناعادلانه، کاهش ارزش پول، استقرار خارجی، فساد و فروش مناصب سیاسی، افول اقتصادی (در امپراتوری عثمانی). (Chapra, 2008: 68-95؛ شابرا، ۱۴۰۱: ۱۳۸-۱۰۷). ۵. افول در آموزش، علم و فناوری: کاهش حمایت مالی ارائه شده توسط دولت، ناتوانی بخش خصوصی در ایفای نقش مؤثر، استفاده از قدرت توسط متفکران عقل‌گرا (تضاد بین عقل‌گرایان و سنت‌گرایان، نقش تخریبی افراط‌گرایان در هر دو طرف، تأثیر دستگاه محنه یا تفتیش عقاید و مجازات)، اقدامات غزالی، ابن تیمیه، ابن خلدون و مقریزی در ضدیت با فلسفه، گرایش به سمت محافظه‌کاری بیشتر در میان عالمان. (Chapra, 2008: 96-132؛ شابرا، ۱۴۰۱: ۱۷۸-۱۳۹). ۶. انحطاط اجتماعی، افول در برخی از زمینه‌های بحرانی اجتماعی از جمله شکاف انسجام بین دولت و مردم، رکود فقه، نقش تصوف، وخامت اوضاع زنان. (Chapra, 2008: 133-148؛ شابرا، ۱۴۰۱: ۱۹۶-۱۷۹)

عادل زیتون با اشاره به سه مرحله شکل‌گیری، شکوفایی و افول و زوال در مسیر تمدن‌ها، تمدن اسلامی را نیز دارای این تجربه دانسته است. دو سده نخستین اسلامی دوره شکل‌گیری این تمدن، سده‌های سوم، چهارم و پنجم دوره شکوفایی آن و دوره سوم از سده ششم آغاز و تا سده سیزدهم ادامه یافت. او برای مرحله زوال، عوامل متعددی را برمی‌شمارد. ۱. عامل سیاسی؛ گسست در وحدت جامعه اسلامی و جایگزینی کثرت به جای آن و ایجاد چندین دولت و پادشاهی در شرق و غرب جهان اسلام، تبدیل شدن اصول شورا، برابری، عدالت و مدارا به شیوه‌های دیگر، تروریسم سیاسی و مبارزه برای قدرت به روش-

های خشن که به فعالیت‌های تمدنی در جامعه اسلامی ضربه وارد کرد. ۲. عامل اقتصادی؛ رایج شدن الگوی فنودالی - نظامی در کشاورزی که به جای پرداخت دستمزد به مقامات به آن‌ها تیول داده می‌شد که به زمین و کشاورزی آسیب وارد کرد و به اخذ مالیات‌های گزاف و نامشروع، نقدی و غیرنقدی، از دهقانان انجامید. آزار و شکنجه دهقانان باعث فرار آن‌ها شد که به تخریب زمین‌های کشاورزی از یک-سو و مشکلات اقتصادی، اجتماعی و امنیتی در شهرها از سوی دیگر شد. در اثر تجزیه جهان اسلام و جنگ‌های داخلی تجارت مختل شد. ناامنی ناشی از این شرایط در مسیرهای تجاری و گسترش دزدی در خشکی و دریاها، بی‌توجهی به جاده‌ها و خطوط و ایستگاه‌های پستی، قرار دادن موانع بر سر راه مبادلات تجاری بین کشورهای اسلامی در حال درگیری به اختلال اقتصادی کمک کرد. عوامل بیرونی مثل جنگ‌های صلیبی و حمله مغول‌ها نیز این وخامت اقتصادی تجاری را تشدید کرد. ۳. وخامت حیات علمی و مؤسسات علمی؛ افول ایده‌های خلاقانه و کنجکاوی علمی به دلیل عدم وجود حامیان علم از خلفا و وزرا، ضعف نهادها، عدم پشتیبانی از فعالیت‌های علمی، تسلط دولت‌ها بر آموزش و مؤسسات آموزشی و سوق دادن آن‌ها به سمت منافع سیاسی، اعتقادی و اداری خود، تکیه بر تدریس علوم دینی و غفلت از علوم طبیعی و فلسفی، تروریسم فکری که از دوران عباسی ظاهر شد و مخالفان را از بین می‌بردند. ۴. عامل اخلاقی؛ بروز انواع مفاسد و انحرافات اخلاقی و ناهنجاری‌های اجتماعی و بروز ریا و نفاق در طبقات حاکمه و ... که از درون جامعه اسلامی را از هم می‌گسست. (زیتون، ۲۰۰۹)

برخی از عوامل دیگر را در خلال نوشته‌های پژوهشگران درباره عوامل درونی زوال تمدن اسلامی می‌توان به دست آورد از جمله ورود قوانین عرفی به مجموعه قوانین و حقوق اسلامی و خارج شدن نظام قضایی بر محوریت احکام دین از جامعه، فاصله گرفتن تطبیق عملی حکومت با مبانی اسلام، به‌ویژه در مقررات مربوط به اجتماع، اقتصاد، آموزش و پرورش، سیاست خارجی و فرمانروایی. (الزین، ۱۳۹۸ ق: ۲۶-۲۲) سلسله گفتمان فقهی و به حاشیه رانده شدن گفتمان فلسفی، غلبه نقل‌گرایي (حدیث) بر عقل‌گرایي، رسوخ روح و جهان‌بینی صوفیانه (که از سده پنجم هجری به بعد و به‌ویژه در دوره پس از حمله مغول رشد فراوان یافته بود) و اخلاق تقدیرگرایانه، ثبات‌گرایي سنتی در اندیشه و رویکرد منفی نسبت به تغییر، عدم اجتماعی شدن علم و جداماندگی تولید علمی از تولید اجتماعی - اقتصادی، فرایند تقلیل‌گرایانه تبدیل علم به علم دین و سپس فقه و حدیث و سلطه و گسترش رهیافت اخباری و خردگریز به جای رهیافت اصولی - خردگرا بر اندیشه دینی، ناکارکردی نهاد مدرسه و نهاد آموزش، فقدان حمایت

نهادین از علم به معنای موسّع و عام آن، مرجعیت‌گرایی و وجود اتوریته در علم و رواج تحشیه‌نویسی، ضعف یا فقدان آزادی فرهنگی، عدم امنیت اجتماعی به‌ویژه در سده دوازدهم هجری و بی‌ثباتی و تزلزل در حیات اجتماعی، ضعف و افول حوزه حیات شهری و آسیب‌پذیری طبقه متوسط شهری در برابر حوزه عشیره‌ای-قبیله‌ای، از عوامل فرهنگی و اجتماعی تأثیرگذار در از بین رفتن پویایی درونی تمدن اسلامی در سده‌های اخیر بوده است. (آقاجری، ۱۳۷۸: ۱۵)

حرکت ضد فلسفی غزالی و مخالفت او با فلسفه، مخالفت سلجوقیان با اسماعیلیان، منازعات، فقر، رکود اقتصادی، سلب آزادی بیان، کاهش علما در دوره سلجوقی. (آقایی چاوشی، ۱۳۸۲: ۲۰۶، ۲۰۷) تغییرات نهادی و نقش رهبران مذهبی در کاهش علوم در سده‌های میانه که با افزایش قدرت سیاسی این نخبگان، دامنه علم کاهش پیدا کرد. (Chaney, 2016: 1-41) قطع رابطه جامعه اسلامی با دنیای غیراسلامی در اثر از دست دادن روحیه تسامح و وحدت که از جذب و هضم چیزهای تازه از دنیای خارج محروم ماند و در داخل مواجه شدن با تمایلات تجزیه‌طلبی و تعصب‌گرایی، آغاز انحطاط را رقم زد. (زرین‌کوب، ۱۳۸۰: ۳۰)

مسدود بودن باب اجتهاد در جهان تسنن، در اثر: ۱. ظهور نهضت عقلی در معتقدات اسلامی در اوایل خلافت عباسیان، ۲. طلوع و رشد تصوف زاهدانه، ۳. ویرانی بغداد، مرکز حیات عقلی مسلمانان در نیمه سده هفتم هجری. (اقبال، ۱۳۹۰: ۱۶۰-۱۵۷؛ Ashimi, 2016: 183) انحطاط فکر دینی که منشاء آن سیطره و غلبه فکر فلسفی یونانی و عقل انتزاعی و قیاسی بر تفکر دینی بوده است و این شیوه تفکر موجب جدایی مسلمانان از تعالیم قرآن شده که این روگردانی و عدم توجه به تعلیمات و دستورات قرآن، خود در زمره عوامل انحطاط درونی تمدن اسلامی به‌شمار می‌رود. (اقبال، ۱۳۹۰: ۱۸-۱۷)

تأثیر انحطاط علوم عقلی در انحطاط تمدن اسلامی؛ با غلبه متعصبین اهل سنت و حدیث و فقها بر فلاسفه و حکما و علما و معتزله در بغداد از اواسط سده سوم و دوره خلافت المتوکل علی الله (۲۴۷-۲۳۷ ق) مخالفت با اهل نظر آغاز شد و جدل و مناظره در آراء ممنوع شد و هرکه بدین کار دست می‌زد مجازات می‌شد. متوکل امر به تقلید و تسلیم و ترک نظر و مباحثه داد. غلبه عنصر ترک بر دستگاه خلافت به این امر یاری کرد و فرصت‌های مناسبی برای فقها و محدثان اهل سنت برای آزار فلاسفه و متکلمان معتزلی فراهم کرد و فرقه اشاعره این فرصت را کامل کرد. بنابراین، با ضعف خردورزی و تعقل‌گرایی، از بین رفتن آزادی فکری و بروز روحیه جمود و تعصب‌گرایی، اندیشه‌ورزی و تفکر ضعیف شد و تقلید بدون اجتهاد جریان پیدا کرد. با بسته شدن باب اجتهاد که از سده هفتم به بعد پیش آمد، رکود و جمود

فقه و تفکر اسلامی آغاز و عقل مورد تخطئه قرار گرفت و تمدن اسلامی قابلیت عقلانی خود را از دست داد. با رشد تفکرات حدیث‌گرایی و منزلت یافتن بیش از حد روایات و مخالفت با علم و علما و گریزان شدن از تدبیر و تأمل در امور علمی و قرار دادن فلاسفه و متفکران در ردیف ملحدین و زنادقه، تفکر در جامعه اسلامی ضعیف، نقل و تقلید بدون اجتهاد برتری و تمسک به نصوص بدون تعمق در مقاصد آن، رواج یافت. در نتیجه علوم عقلی روز به روز از رونق افتاد. (ر.ک. صفا، ۱۳۷۴: ۱۳۵-۱۳۴)

غیبت امام عادل و عالم، حب دنیا و کراهت از مرگ، ضعف ایمان در دل‌ها، ضایع گرداندن نماز و پیروی از هوس‌ها، عدم آمادگی در برابر دشمن، نفاق و اختلاف و عدم اتحاد و همکاری، درک ضعیف از حقیقت اسلام و اهداف و مقاصد آن، ضعف دعوت به اسلام راستین، تزلزل عقیده در دل مردم، تسلیم شدن در برابر امور انحرافی و گناهان و منکراتی که در جامعه اسلامی رخ می‌دهد. (اسباب ضعف المسلمین، ۲۰۱۸؛ ابن جبرین، ۲۰۱۰)

هرج و مرج و بی‌ثباتی و ناامنی اجتماعی و سیاسی، تفرقه و تشتت سیاسی و مذهبی، فقر و بدبختی اکثریت مردم، فاصله شدید طبقاتی، مالیات‌های سنگین، تبعیض و نابرابری و بی‌عدالتی به اشکال مختلف، قتل و شکنجه و سرکوب نیروها و جریان‌های فکری- سیاسی پیشرو یا مخالف، زمینه بروز شورش‌ها و قیام‌های داخلی و ضعف و زوال خلافت عباسی و سلسله‌های حاکم بر بلاد اسلامی را فراهم کرد. (موثقی، ۱۳۷۴: ۲۸)

به‌طورکلی، عواملی چون ساختارهای سیاسی- اجتماعی غلط و ناکارآمد، حاکمیت استبداد و نظامی- گری، سلطه سیاسی سلسله‌های تابع خلافت بغداد یا مستقل از آن و عدم حضور قوی نیروهای اجتماعی مسلمان، موجب توقف رشد اسلام و مسلمانان شد و به‌تغییر بنیان‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه به‌نفع حاکمان انجامید. در چنین وضعیتی، نظام حاکم اجازه رشد و شکل‌گیری نیروهای قوی اجتماعی را نمی‌داد و با گسترش ناامنی و بی‌ثباتی و هرج و مرج اجتماعی، از شکل‌گیری این پیشرفت‌ها در فکر، صنعت، تجارت و کشاورزی جلوگیری می‌کردند و نیروهای فکری- مذهبی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی پیشرو را به شدت سرکوب می‌کردند. (موثقی، ۱۳۷۴: ۲۷) این عوامل درونی انحطاط تمدن اسلامی، تأثیرات نامطلوبی بر جامعه اسلامی نهاد، از جمله: کساد بازار علم و دانش، فرار اندیشمندان عرصه علم، انفعال فرهیختگان عرصه عمل، ازهم‌گسیختگی جغرافیایی و اضمحلال وحدت اسلامی، غفلت از مردم و افزایش اختلافات طبقاتی، تحریک دشمنان خارجی برای

حمله به سرزمین های اسلامی، آشفته‌گی نظام اقتصادی، ازدیاد فقر عمومی، افزایش هرج و مرج داخلی و ... (جان احمدی، ۱۳۸۸: ۲۴۲-۲۴۱)

در مجموع عوامل درونی انحطاط را می‌توان در قالب چند سرفصل کلی مانند انحطاط اعتقادی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، اخلاقی و علمی جمع‌بندی کرد و مصادیق مهم آن را ذکر کرد که در جدول زیر تاحدودی نشان داده شده است. این موارد بین همه پژوهشگران مشترک است و بر آن اتفاق نظر دارند. این پژوهشگران به نقش اسلام در رشد و بالندگی تمدنی قائل هستند و اصلاح دوباره وضع مسلمانان و احیاء تمدن نوین اسلامی را با بازگشت به اسلام واقعی و درک حقیقت آن و عمل به احکام و آموزه‌های آن عملی دانسته‌اند. همچنین دیدگاه کسانی که افول و انحطاط را به اندیشه اسلامی مربوط می‌کنند مردود می‌شمارند و نقش آفرینی مؤثر اسلام را در حیات سیاسی و اجتماعی و تمدنی مسلمانان در صدر راهکارهای اصلاحی خود می‌دانند. ازاین‌رو، انحطاط تمدنی را از منظر آسیب‌شناسی درونی به انحراف در اندیشه و بنیان‌های فکری، کژرفتاری زمام‌داران و مردم، ناکارآمدی مؤسسات علمی و آموزشی، اختلال در وحدت و انسجام اجتماعی و گسترش تفرقه و ستیزه‌جویی و افول اقتصادی و علمی جامعه، پیوند داده‌اند.

جدول عوامل مهم درونی انحطاط تمدن اسلامی از منظر پژوهشگران

<p>دور شدن از اسلام اصیل، انحراف فکری و عملی مسلمانان از تعالیم اسلام، کژفهمی - های دینی، مسدود بودن باب اجتهاد در جهان تسنن، ورود قوانین عرفی به مجموعه قوانین و حقوق اسلامی، فاصله گرفتن تطبیق عملی حکومت با مبانی اسلام در امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، آموزشی و تربیتی.</p>	<p>انحطاط اعتقادی</p>
<p>خودکامگی و استبداد خلفا و حکام، تغییر اندیشه سیاسی، ساختار سیاسی ناکارآمد، ضعف خلافت اسلامی، زمامداران نالایق، کشمکش‌های درون‌سرزمینی و جنگ‌های داخلی، بی‌ثباتی سیاسی، تجزیه امپراتوری اسلامی و ظهور هم‌زمان چند خلافت و حکومت‌های محلی.</p>	<p>انحطاط سیاسی</p>
<p>فساد مالی، ناامنی راه‌ها و خطوط تجاری، اختلال تجارت، رکود اقتصادی، عدم تعادل مالی، اعطای اقطاع و تیمارات بزرگ، مالیات‌های ناعادلانه، کاهش ارزش پول، استقراض خارجی، فساد و فروش مناصب سیاسی، الگوی نامناسب کشاورزی و زمین‌داری.</p>	<p>انحطاط اقتصادی</p>

<p>تحزب و فرقه‌گرایی مسلمانان، فساد اجتماعی، تنزل وضع اجتماعی، رواج ظلم و ستم، گسستگی انسجام بین دولت و مردم، فاصله شدید طبقاتی، رشد تصوف و جریان‌های زهدگرا، عدم امنیت اجتماعی.</p>	<p>انحطاط اجتماعی</p>
<p>دنیاه‌گرایی، اشرافی‌گری و فساد درباریان، سرگرم شدن مسلمانان به عیاشی و خوش‌گذرانی، تجمل‌گرایی و تن‌آسایی، خودباختگی و عدم اعتماد به نفس، بروز انواع مفساد و انحرافات اخلاقی و ناهنجاری‌ها در میان درباریان و مردم.</p>	<p>انحطاط اخلاقی</p>
<p>زائل شدن روحیه تسامح علمی، بروز تحجر و جمود، وخامت حیات علمی و ناکارآمدی مؤسسات و نهادهای آموزشی، افول ایده‌های خلاقانه و کنجکاوی علمی، عدم پشتیبانی از فعالیت‌های علمی، تسلط دولت‌ها بر آموزش و مؤسسات آموزشی و بهره‌برداری سیاسی از آن‌ها، انحطاط علوم عقلی و مخالفت با علوم طبیعی و فلسفی و جریان‌های عقل‌گرا، غلبه نقل‌گرایی و تکیه بر فقه و علوم دینی.</p>	<p>انحطاط علمی</p>

ب. علل بیرونی

۱. فعالیت‌های تخریبی دشمنان اسلام به‌ویژه اقلیت‌های مذهبی قلمرو اسلامی و فعالیت‌های تبشیری میسیونرهای مسیحی؛ از طریق ایجاد شکوک و شبهات، وارد کردن اباطیل و اسرائیلیات در اسلام برای زشت نشاندن دادن و تخریب و تحریف چهره واقعی اسلام، رواج فساد و منکرات و گناه در میان مسلمانان (باده‌نوشی، عیاشی، بی‌بندوباری، رسوخ در عقاید مسلمانان و سست کردن روح اسلام در آنان)، تصدی مناصب مختلف اداری، نظامی و سیاسی در جامعه اسلامی و انتقال افکار و اعمال و اخلاق خویش از این فرصت میان مردم و انتقاد و معارضة و مجادله با اسلام، حمله غافلگیرانه به جوامع اسلامی برای نابودی هنگام فراهم شدن فرصت (قربانی، ۱۳۶۵: ۴۳۱-۴۲۱)

نقشه دشمن در به ضعف کشاندن درك اسلامي مسلمانان و عدم توانایی در تطبیق احکام اسلام، از طریق جعل حدیث و وارد کردن آن در احادیث نبوی، جداسازی زبان عربی از زبان اسلام که موجب توقف اجتهاد و استنباط احکام، به‌وسیله کسی که این زبان را نمی‌دانست، شد، تلفیق بین فلسفه هند و اسلام به هدف روآوردن مسلمانان به تفکرات زهدگرایانه هندی، مبارزه فرهنگی غرب با اسلام با واردکردن قوانین غربی در جامعه اسلامی و حاکم کردن تمدن غربی بر فضای فکری مسلمانان، که نتیجه آن، توجه و تز دادن دولت‌های اسلامی به برخی از نظام‌های غربی، رواج ربا، اسراف و تعطیلی حدود

شرعی و توجیه این گرایش و دورشدن از قضاوت اسلامی بود، (الزین، ۱۳۹۸ ق: ۳۸-۳۳) ترویج ناسیونالیسم و ملیت پرستی در جامعه اسلامی از طریق مبارزه تبلیغاتی و جنگ استعماری به نام انسانیت و علم و به خدمت گرفتن گروه‌های تبلیغاتی (انگلیسی، فرانسوی و آمریکایی). (الزین، ۱۳۹۸ ق: ۹۰-۵۹)

۲. **تهاجمات نظامی رومیان؛** که موجب از دست رفتن شهرها و جزایر مهمی از قلمرو اسلامی و قتل و غارت و شیوع بیماری و گرانی اجناس و ارزاق در شهرها و نواحی مورد حمله می‌شد. (جان احمدی، ۱۳۸۸: ۲۴۳)

۳. **سقوط سیسیل؛** به دست نورمان‌ها که از اختلافات موجود بین شاهزادگان عرب در سیسیل استفاده کردند و موفق شدند آن‌ها را در سال ۱۰۹۱ م. از بین ببرند. بنابراین عرب‌های مسلمان مرکز مرفه و پیشرفته تمدن خود در جنوب اروپا و یک موقعیت استراتژیک مهم در مدیترانه را از دست دادند. (زیتون، ۲۰۰۹؛ عزیزاحمد، ۱۳۶۲: ۸۸-۸۳) پی آمدهای اقتصادی فتح سیسیل به دست نورمان‌ها به حال همه طبقات مردم مسلمان جزیره زیان‌آور بود. تعداد زیادی از روستاهای مسلمانان ویران شد و اغنام و احشام آنان از میان رفت. مسلمانان مجبور به پرداخت مالیات سرانه (جزیه) شدند و به صورت رعایا درآمدند و ناگزیر به مهاجرت در سرزمین‌های دیگر (افریقا، اسپانیا و جاهای دیگر) شدند و در سیاست مسیحی‌سازی سیسیل، جای آنان با مهاجرت مسیحیان از ایتالیا پر شد و زمین‌های مسلمانان را مالک شدند. (عزیزاحمد، ۱۳۶۲: ۱۱۲-۱۰۹) بارون‌های نورمان در قتل‌عام‌هایی که بر مسلمانان در شهرهای مختلف وارد کردند نیروی آن‌ها را پراکنده ساختند و بسیاری از آنان به جنگل‌ها، مناطق کوهستانی یا شهرهای جنوبی گریختند. این اقدامات به پایان دادن قدرت مسلمانان در سیسیل و مهاجرت آنان به سایر سرزمین‌های اسلامی انجامید. (عزیزاحمد، ۱۳۶۲: ۱۱۶-۱۱۴) پس از اینکه سیسیل در سال ۱۱۹۴ م. / ۵۹۰ ق. به دست هانری ششم امپراتور آلمان افتاد و دوره نورمان‌ها در تاریخ سیسیل به سر آمد، وضع مسلمانان بهبود نیافت. پس از درگذشت هانری ششم، سیاست داخلی فردریک دوم فرزند او نسبت به مسلمانان سختگیرانه و به هدف حذف بقایای آنان از سیسیل بود. در نتیجه همه مسلمانان را به لوچرا تبعید کرد و بدین‌سان اسلام و حضور مسلمانان در سیسیل به پایان رسید. (عزیزاحمد، ۱۳۶۲: ۱۳۵-۱۲۹) این مسلمانان چند دهه‌ای در لوچرا واقع در نجد آپولیا به حیات خویش ادامه دادند؛ اما فشار و نفوذ ایتالیا از هر سو آنان را احاطه کرده بود. هدف سیاست فرمانروایان سیسیل مسیحی کردن مسلمانان لوچرا از طریق تشویق و ترغیب، اکراه و اجبار بود. سرانجام مهاجرنشین لوچرا در سال ۱۳۰۰

م. / ۷۰۰ ق. به امر شارل دوم ویران شد و مسلمانان لوجرا به اجبار به دین مسیحی درآمدند و اسلام از سیسیل و ایتالیا رخت بریست. (عزیراحمد، ۱۳۶۲: ۱۶۸-۱۶۷)

۴. جنگ‌های صلیبی؛ که اثرات نامطلوبی بر مسلمانان داشت؛ از جمله: تأثیر بر نظام فکری و فرهنگی - اجتماعی خاورمیانه، رواج روحیه بی‌اعتنایی و انزواطلبی در مناطق مسلمان‌نشین که به تصرف صلیبی‌ها درآمده بود، گسترش تصوف^۱ در شرق مدیترانه و شکل‌گیری فرقه‌ها و طریقت‌های صوفیانه و رشد تکایا و خانقاه‌ها و زوایا، رواج فساد و فحشاء (که سربازان مختلف، اعم از ترک، کرد، عرب و فرنگی به دلیل دوربودن از نظام خانواده به وجود آوردند)، صدمه‌های فرهنگی بر پیکره فرهنگ اسلامی به‌ویژه نابودی و سوزانده شدن کتاب‌های علمی مسلمانان، بسط نفوذ سیاسی و تجاری دولت فرانسه در قلمرو اسلامی، (ولایتی، ۱۳۸۸: ۱۶۰-۱۵۹؛ ولایتی، ۱۳۸۵، ج ۳: ۶۳-۶۱) اختلاط نژادی صلیبیان با بومیان سوریه، تخریب شهرهای اسلامی، قتل عام عمومی، (جان‌احمدی، ۱۳۸۸: ۲۴۶) ضعف و زوال و ازهم پاشیدگی جوامع مسلمان و تشدید این ضعف و پراکندگی در جهان اسلام. (موثقی، ۱۳۷۴: ۴۷) در اثر این جنگ‌ها، جان‌ها و مال‌های فراوانی از بین رفت، روستاها و شهرهای آباد به ویرانی کشیده شد و در تصرف طرابلس به دست صلیبی‌ها در سال ۱۱۰۹ م. یک‌صد هزار جلد کتاب‌های دارالعلم به غارت رفت و سوزانده شد. (کاشفی، ۱۳۸۴: ۲۱۳؛ یوسفی غروی، ۱۳۹۴: ۲۱۶) بیش از دو سده درگیری با صلیبیون، مردم را از مسائل علوم و فرهنگ منحرف کرد، از طرف دیگر، بیش‌ترین آسیب را به اقتصادی که پیشرفت تمدن براساس آن بود، وارد کرد و منابع اقتصادی مسلمانان را تحلیل برد. (زیتون، ۲۰۰۹) «توحش و درندگی آمیخته به جنون، خلف عهد و نقض سوگند صلیبیان، مسلمانان را از آنان متنفر ساخت» (لوبون، ۱۳۳۴: ۴۲۱). قتل، خون‌ریزی، قساوت، شقاوت و فساد صلیبیان در خلال این جنگ‌ها آشکار شد (لوبون، ۱۳۳۴: ۴۲۲). جنگ‌های صلیبی به دنبال خود ویرانی و تباهی باقی گذاشت. غالباً همه شهرهایی که در دست صلیبیون بود، مخصوصاً شهرهای طول ساحل مدیترانه دستخوش ویرانی شدند. این جنگ‌ها احساس ناخوشایندی را در میان مسلمانان و مسیحیان پدید آورد که بعدها نیز دوام یافت (حتی، ۱۳۸۲: ۳۴۰-۳۳۹). از این دوران، کار تبلیغ مسیحیت در بین مسلمانان آغاز شد؛ زیرا صلیبیون با شکست نظامی در جریان این جنگ‌ها دریافتند که راه آرام‌تغییر دادن دین مسلمانان بهتر از برانداختن آن از طریق نظامی است. بنابراین با تأسیس فرقه‌های مذهبی و گستردن دامنه فعالیت

۱. تصوف، خلوت‌نشینی و عبادت قدسین به احتمال قوی از نمونه‌های مسیحی به دنیای اسلام راه یافت. (دورانت، ۱۳۸۵: ج ۴،

آنان به شرق اسلامی و در ادامه با تأسیس مدارس زبان‌های شرقی و مؤسسه‌های مطالعات شرقی، در ترویج مسیحیت در جوامع اسلامی به فعالیت پرداختند (حتی، ۱۳۸۲: ۳۴۲-۳۴۱).

۵. **تهاجم مغولان؛** که وحشیانه‌ترین حمله به جهان اسلام بود، پیامدهای ناگواری بر فرهنگ و تمدن اسلامی داشت؛ نظیر: ویرانی خلافت اسلامی و کاسته شدن از موقعیت برتر دین اسلام در سرزمین‌های اسلامی، (ولایتی، ۱۳۸۵، ج ۳: ۹۹) ویرانی و تاراج بسیاری از شهرها و نواحی و مناطقی که از حیث ثروت خیزی مشهور بودند، نظیر بخارا، سمرقند، بلخ، مرو، هرات، نیشابور، ری و... (دورانت، ۱۳۸۵: ج ۴، ۴۳۱؛ امیرعلی، ۱۴۰۱ ق: ۳۸۹-۳۸۸؛ کاشفی، ۱۳۸۴: ۲۱۵؛ غلام‌جمشیدی، ۱۳۸۷: ۱۳۰) ویرانی مراکز چون مساجد، مدارس و حوزه‌ها و کانون‌های علمی؛ تلف شدن هزاران دانشور، عالم و شاعر، نابودی کتابخانه‌ها و کتاب‌ها، ویرانی آبادی‌ها و نابودی نظام آبیاری و قنات‌ها در شهرهای اسلامی، آشفته شدن اقتصاد، فرار بسیاری از مردم و کاهش جمعیت در اثر تلفات انسانی (جان‌احمدی، ۱۳۸۸: ۲۴۹-۲۴۸؛ موثقی، ۱۳۷۴: ۵۹؛ ولایتی، ۱۳۸۸: ۱۶۵) نابود شدن اقسام پیشه و هنر یا مصنوعات و کارخانه‌هایی که در تمام مرزهای اسلامی رونق داشتند، ویران شدن جاده عمومی آسیای مرکزی (جاده ابریشم) که وسیله حمل و نقل کالاهای چین و هند به آسیای غربی و اروپا بود، کشته شدن بسیاری از کشاورزان یا به بیگاری رفتن در سپاه مغول، فرستادن هزاران تن از صاحبان پیشه و هنر به شرق دور جهت کار برای فاتحین، برباد رفتن تمدن چندین ساله در ماوراءالنهر و خراسان و برگشت مردم به قهقرا، نابودی تمام یادگارهای عظمت و سیادت دیرین، افول حیات عقلانی آسیای مرکزی، زیرا شهرهای این ناحیه دیگر نتوانستند فعالیت عقلانی خود را تجدید کنند، بلکه فعالیت آن‌ها صرف مسائل تصوف و چیزهای سطحی و خیالی شد. (امیرعلی، ۱۴۰۱ ق: ۳۹۰) حمله مغولان موجب نابودی سرمایه‌های علم، فرهنگ و تجارت در شرق اسلامی شد و غارت و ویرانی بغداد در حمله هلاکوخان مغول در ۶۵۶ ق/ ۱۲۵۸ م. یک فاجعه مدنی و انسانی بود و سپس حمله تیمور این فجایع را تکمیل کرد. (زیتون، ۲۰۰۹)

در مجموع هجوم مغول تأثیر بسیار مهمی در رکود اقتصادی- اجتماعی و تخریب بنیان‌های فرهنگی و اجتماعی و خلاصه انحطاط داخلی شرق و جهان اسلام داشت و آثار فاجعه‌آمیز این هجوم در دوره‌های بعد همچنان باقی و دامن‌گیر مسلمانان بود. (موثقی، ۱۳۷۴: ۵۹) هجوم مغولان ویرانی‌های بسیاری را در حیات مادی و معنوی مسلمانان به وجود آورد، به طوری که انحطاط علمی و فقر و نابسامانی اجتماعی

این دوره را با هیچ دوره دیگری نمی‌توان مقایسه کرد. (ولایتی، ۱۳۸۸: ۱۶۵؛ کاشفی، ۱۳۸۴: ۲۱۶) ورود مغول‌ها به ایران مصیبت بار و تقریباً با کشتاری همگانی همراه بود. جمعیت بسیاری از شهرهای کوچک و بزرگ یکی پس از دیگری قتل‌عام شدند. با تاخت و تازهای قوای مهاجم و سرازیر شدن انبوه عشایر ترک و مغول که روستائیان و کشاورزان را از زمین‌هایشان بیرون می‌راندند، بسیاری از مناطق ایران خالی از سکنه شد. این فاتحان، مردم سرزمین‌های مغلوب را غارت و آنان را رعیت خود می‌کردند و باج و خراج‌های خانمان برانداز از آنان مطالبه می‌کردند. در نتیجه فرار و نابودی جمعیت‌های مناطق تسخیر شده، درآمد مردم و عایدات دولت یک‌باره سقوط کرد. برای مدت یک سده یا بیشتر تولید سفالینه و ابزار و آلات فلزی متوقف شد. بدین ترتیب دوره‌ای از استقلال نواحی شهری و پویایی فرهنگی خاتمه یافت. (لاپیدوس، ۱۳۷۶، ج ۱: ۳۷۴) وقتی موج خونین مغول بازپس رفت، آنچه برجای ماند عبارت بود از اقتصادی به شدت آشفته، قنات‌هایی ویران یا کور، مدرسه‌ها و کتابخانه‌هایی سوخته، دولت‌هایی چنان فقیر و ضعیف و از هم گسیخته که قدرت اداره کشور را نداشتند و نفوسی که به نیم تقلیل یافته و روحیه باخته بودند. (دورانت، ۱۳۸۵، ج ۴: ۴۳۱)

۶. سقوط اندلس؛ که با تصرف غرناطه،^۱ آخرین منطقه مسلمان‌نشین اسپانیا و اخراج مسلمانان از جنوب غربی قاره اروپا توسط مسیحیان اروپا در سال ۱۴۹۲ م. صورت گرفت، نقطه عطفی در افول و سیر نزولی قدرت جهان اسلام تلقی می‌شود. سه دسته عوامل در شکست مسلمانان از اروپائیان مسیحی و سقوط اندلس مؤثر بوده است. دسته اول عوامل داخلی (ضعف ساختار و سازمان حکومت امویان اندلس و بروز بدعت‌ها و انحرافات در حکومت، نظیر موروثی شدن خلافت و تبدیل شدن نظام حکومت اسلامی به حکومت استبدادی موروثی، از بین رفتن مساوات اسلامی و بروز تبعیض نژادی، دنیاطلبی، اختصاص درآمد حکومت به تجمل‌گرایی و خوشگذرانی حکومتگران به جای آنکه در امور عمومی صرف شود، سخت‌گیری بر مردم و نارضایتی آنان (دستگیری، زندانی کردن، شکنجه، کشتار و گاه قتل‌عام)، ثروت‌اندوزی، رواج گرایش به تجمل در زندگی، خوراک، لباس، ساختمان، خانه، کاخ-ساز، می‌گساری و زن‌بارگی و خریداری کنیزکان آوازه‌خو، رواج مدیحه‌سرایی و سرودن اشعار عاشقانه و سرگرم شدن به شب‌های عیش و نوش (ولایتی، ۱۳۸۸: ۱۷۰-۱۶۹؛ ولایتی، ۱۳۸۵، ج ۳: ۱۵۸-۱۵۴؛ طنطاوی، ۱۳۸۱: ۱۷-۱۶) تفرقه و اختلاف داخلی طوایف و امرای مسلمان در قرطبه و

سایر نقاط اندلس (موثقی، ۱۳۷۴: ۵۰) و جنگ‌های طولانی بین اعراب و اسپانیایی‌ها در اندلس که با اقدامات تخریب‌کننده بسیاری از مظاهر تمدن اسلامی همراه بود. (زیتون، ۲۰۰۹)

دسته دوم، عوامل خارجی و فشار مسیحیان که در دو برنامه طراحی شد: ۱. حمله نظامی و بازپس‌گیری تدریجی سرزمین اسپانیا، ۲. هجوم فرهنگی که طی برنامه‌ای درازمدت بذرخوت، بی‌اعتقادی و بی‌اعتنایی را در جامعه مسلمانان پاشیدند. آن‌ها با مسلمانان پیمان‌امضا کردند که در سه چیز آزاد باشند. آزادی در تبلیغ دین، آزادی در آموزش به مسلمانان و آزادی در تجارت. ازاین طریق جوانان مسلمان برای آموزگاران مسیحی نوعی برتری فکری قائل شدند و در عقاید دینی خود سست و بی‌تفاوت شدند. همچنین در ترویج خوراک و پوشاک و نوشیدنی‌های حرام و ترویج بی‌قیدی و لاپالایی‌گری در میان مسلمانان کوشیدند. به تدریج در پی این پیمان صلح با مسیحیان، اخلاق و رفتار مسلمانان اندلس به فساد و تباهی گرائید. مبلغان و کشیشان مسیحی گردشگاه‌های مجلل و زیبایی را فراهم می‌آوردند و در آن به تبلیغ مسیحیت می‌پرداختند. چهره‌های سرشناس مسلمان به این اماکن می‌رفتند و به شهوت‌رانی می‌پرداختند. با وارد کردن شراب اروپا به اندلس به ترویج باده‌گساری پرداختند و جوانان مسلمان را فاسد کردند. عشرتکده‌ها و مراکز عیش و نوش از جوانان پر شد و مساجد اسلامی از آنان خالی گشت. برای تأمین هزینه‌های خوشگذرانی، فساد اداری و رشوه و اختلاس رواج یافت و طبقات تولیدکننده مانند دهقانان، کارگران و صنعتگران مورد بی‌توجهی قرار گرفتند و هر روز فقیرتر و ناراضی‌تر می‌شدند. در آخر به قتل و کشتار مسلمانان پرداختند و شهرها را از دست آنان خارج کردند؛ ۳. عوامل ژئوپلیتیکی مؤثر در سقوط اندلس، زیرا اندلس در آغاز فتوحات به صورت کامل به تصرف مسلمانان درنیامد و ناحیه بزرگی در شمال غربی آن دست نخورده باقی ماند. برخی جاها نیز مسلمانان تسلط مؤثری نداشتند. مسیحیان از همین مناطق در فرصت مناسب و با استفاده از ضعف و اختلافات داخلی و بی‌توجهی مسلمانان، به صورت تدریجی به طرف جنوب گسترش پیدا کردند و سرانجام اسپانیا را به دامن مسیحیت بازگرداندند. (طنطاوی، ۱۳۸۱: ۳۱-۱۷؛ ولایتی، ۱۳۸۵، ج ۳: ۱۷۹-۱۵۹؛ ولایتی، ۱۳۸۸: ۱۷۳-۱۷۰؛ قربانی، ۱۳۶۵: ۴۷۰-۴۶۵)

در ماجرای سقوط تمدن اسلامی در اندلس، دشمنان با انتشار فساد و بی‌بندوباری و ایجاد اختلافات بین زمامداران حکومت، بر مسلمانان چیره شدند و مسلمانان را به زور وادار به پذیرش دین مسیح می‌کردند و سپس به بهانه این‌که مسیحی نیستند برای سوزانده شدن در آتش، آن‌ها را به دیوان عدالت مقدس مذهبی می‌سپردند و سرانجام پس از حکم اسقف اعظم طلیطله به قتل دسته‌جمعی مسلمانان، به اخراج

آنان از اندلس پرداختند. (لوبون، ۱۳۳۴: ۳۳۸-۳۳۴ و ۳۹۲) براساس پژوهشی در این باره، در سقوط آندلس، دو دسته علل (عام و خاص) تأثیر داشته است.

علل عام، شامل: ۱. جنگ‌های پیاپی در روزگار دولت امویان آندلس و دولت‌های پس از آن؛ ۲. پیامدهای منفی فشار جمعیت (مهاجرت انبوهی از دسته‌های عرب، بربر، یهودیان، ایرانیان، بردگان سیاه و صقالبه و پس از آنان نرماندی‌های اسکاندیناوی به جزیره آندلس، این منطقه را به پدیده فشار جمعیتی گرفتار کرد. از پیامدهای آن قحطی و گرانی بود و نیز تشدید برخورد گروه‌های جمعیتی بربر، عرب، مسلمان، مسیحیان و یهودیان با یکدیگر که مخل امنیت و آرامش در جامعه آندلس بودند؛ ۳. نابرابری توزیع جمعیت گروه‌های گوناگون نژادی (مهاجران)؛ ۴. محیط زیست (تأثیر محیط طبیعی در رویدادهای تاریخی). (شهیدی‌پاک، ۱۳۹۰: ۸۹-۸۶)

علل خاص، شامل: ۱. روی‌گردانی عربان شامی اموی از هدف‌های فتح در سرزمین آندلس، ۲. استبداد و فساد و سوءتدبیر امویان، ۳. رویارویی با تشیع (فاطمیان و ادریسیان) و ایجاد طرح دوستی امویان آندلس با دشمنان اسلام، ۴. ازدواج عربان با زنان بومی اسپانیا، ۵. فروپاشی خلافت اسلامی (در بغداد)، دولت موحدین مراکش، و در آندلس، ۶. فساد مرابطین، ۷. ناتوانی دریایی مسلمانان و پیدایی قدرت دریایی اروپایی- پرتغالی، ۸. کشمکش داخلی دولت‌های اسلامی مغرب با یکدیگر، ۹. فروپاشی اقتصادی جهان اسلام، ۱۰. نزاع خانوادگی غرناطه بر سر قدرت، ۱۱. سقوط علمی و فرهنگی مسلمانان که خود علت‌های مختلفی داشت از جمله: ۱. سرسختی و جمود اندیشه فقهی و کلامی و حاکمیت تقلید و خودکامگی فقیهان و سلفی‌گری در مغرب و آندلس و حذف کامل دیگر مذاهب فقهی از غرب اسلامی، ۲. محدودشدن کوشش‌های فلسفی به کوشش‌های گروه اندکی از عالمان و سرکوب‌شدن دانشمندان فلسفه‌گرا، ۳. آواره‌شدن دانشمندان اسلامی آندلس میان مغرب، مصر، مراکش، تونس و بلاد شام و هجرت انبوهی از نخبگان علمی آندلس به دیگر جای‌ها، ۴. فروپاشی نظام آموزش اسلامی در غرب اسلامی و ازدست‌رفتن بالندگی و پویایی آن، ۵. رقابت دولت‌های اسلامی مغرب و آندلس با یکدیگر بر سر علمای آندلسی مهاجر، ۶. نزاع پیوسته بربر- آندلسی در دولت‌های مغربی- آندلسی به-ویژه در دولت حفصی که به عرصه کارهای علمی و سیاسی کشیده شد، ۷. فروکاهش سطح عام فرهنگ اسلامی. در واقع مهم‌ترین عامل سقوط آندلس، کم‌توان شدن بازوی معنوی مسلمانان (عامل انتشار اسلام در اسپانیا) بود. نیروی معنوی ظهور آنان، بیش از هر چیزی بر اثر عوامل از میان‌برنده معنویت فرو

منابى نیز در پژوهشى، وضعیت جامعه آندلس (که ترکیبى از عرب، قبایل یمانى، قیسی، بربرها، مولدان، مستعربان و صقالبه بود)؛ تعصبات قومى و قبیله‌ای؛ جنبش استرداد یا بازپس‌گیرى اسپانیا؛ نقش پاپ کاتولیک و صلیبیان را در سقوط آندلس مؤثر دانسته است. (منابى، ۱۳۹۳: ۱۵۳-۷۱) پژوهش‌گرانى بر فساد اخلاقى به‌عنوان مهم‌ترین عامل سقوط تمدن اسلامى در آندلس تأکید کرده و عوامل آن را شامل انحراف در عقیده، فرورفتن در ناز و نعمت و تجملات، تساهل و تسامح با مسیحیان و ازدواج با زنان مسیحى آندلس، جنگ نرم و تهاجم فرهنگى دشمنان، دانسته‌اند. (عبدالمحمدی و رحیمی، ۱۳۹۲: ۹۲-۶۱)

۷. پیدایش استعمار؛ در سده ۱۳ ق/م، هجوم غرب و استعمار کهنه و نو و نظام سرمایه‌دارى جهانی به کشورهای اسلامى (ولایتى، ۱۳۸۸: ۲۰۹؛ قربانى، ۱۳۶۵: ۴۳۲) که پیامدهایى داشت، از جمله: تجزیه جغرافیایى و مرزى، تخریب عقاید و ایمان مسلمانان (از راه تأسیس مدارس اروپایى در کشورهای اسلامى، اعزام هیأت‌های تبلیغى و تأسیس بیمارستان‌ها و درمانگاه‌ها، تسلط بر کتب و نشریات و برنامه‌های فرهنگ و رسانه‌های گروهى، مشوب ساختن حقایق تاریخ اسلام به‌وسیله خاورشناسان و نویسندگان وابسته)، رواج تفکر الحادى و مکتب‌های مختلف در میان مسلمانان، ترویج ناسیونالیسم میان کشورهای اسلامى و برهم‌زدن وحدت مسلمانان، ترویج فساد و فحشا و بی‌بندوبارى و سرگرم‌ساختن مردم به مسائل کم‌ارزش، قطع رابطه فرهنگى مردم با گذشته خود، تخریب چهره‌ها و شخصیت‌های اسلامى، طرح جدایی دین از سیاست و حاکمیت اندیشه دولت منهای دیانت، ترویج عقیده مخالفت اسلام با فرهنگ و تمدن، کمک‌های بلاعوض یا باعوض، الغای قوانین اسلامى و جایگزین کردن برنامه‌های غربى، (قربانى، ۱۳۶۵: ۴۵۴-۴۳۲؛ الزین، ۱۳۹۸ ق: ۹۰-۵۹؛ ثواقب، ۱۳۷۹: ۳۲۷-۳۲۶) اجرای برنامه‌های آموزشى استعمارى با جهت‌گیرى ضداسلامى در مدارس و دانشگاه‌ها در میان جوانان و بی‌تفاوت یا بی‌قید کردن آنان نسبت به اسلام، (الزین، ۱۳۹۸ ق: ۱۰۴-۱۰۲) اعزام هیأت‌های تبلیغى و تبشیرى به سرزمین‌های اسلامى، سرکوب حرکت‌های اسلام‌گرایی، ایجاد فرقه‌های سیاسى به‌نام مسلک دینى، تأثیرگذارى بر ساختار اجتماعى، سیاسى، اقتصادى و فرهنگى کشورهای اسلامى، برقرارى روابط آزاد اقتصادى برای دنباله‌رو کردن کشورهای مسلمان و نیازمندساختن آنان به خود و وارد کردن مستشاران خویش به این سرزمین‌ها، نفوذ در بازارهای مسلمانان و انتقال منابع طبیعى و انسانی این کشورها به سرزمین‌های استعمارگر، گسترش فقر و بیکارى در جوامع اسلامى، حفظ سلطه خود بر جهان اسلام از طریق شرکت‌های تجارى چندملیتى و نهادهای بین‌المللى چون

صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی، (ولایتی، ۱۳۸۸: ۲۲۰-۲۰۹؛ ثواب، ۱۳۷۹: ۳۲۸-۳۲۷)^۱ فشار پیرامونی بر اثر تحولات اقتصادی- اجتماعی- تکنولوژیک اروپا و نفوذ سرمایه‌داری تجاری در سرزمین‌های اسلامی از سده ۱۱ ق/۱۷ م، تنزل جامعه و تمدن اسلامی و ایرانی به موقعیت پیرامونی و ظهور موانع مضاعف در روند اجتماعی- تمدنی جوامع اسلامی. (آقاجری، ۱۳۷۸: ۱۵)

۸. شرق‌شناسی؛ با اهداف دینی- مذهبی، سیاسی- استعماری، اقتصادی- تجاری و علمی (برای تفصیل نقش این عامل، ر.ک. ولایتی، ۱۳۸۴، ج ۴: ۱۰۵-۸۳؛ ولایتی، ۱۳۸۸: ۲۲۷-۲۲۰؛ قربانی، ۱۳۶۵: ۴۳۷-۴۳۵؛ ثواب، ۱۳۷۹: ۲۶۲-۲۵۳) ۹. صهیونیسم؛ که مانعی بر سر راه یکپارچگی سیاسی سرزمین‌های اسلامی و عاملی برای زدودن اندیشه ناب اسلامی و نابودی بنیان‌های تمدن اسلامی در جهان معاصر شد. (ر.ک. ولایتی، ۱۳۸۴، ج ۴: ۸۰-۶۷؛ ولایتی، ۱۳۸۸: ۲۳۴-۲۲۷؛ قربانی، ۱۳۶۵: ۴۶۴-۴۶۲؛ ثواب، ۱۳۷۹: ۲۸۷-۲۵۳) آندره میکل پس از شرح رویارویی کشورهای اروپایی با جهان اسلام در سده ۱۹ م. و تجزیه و تصرف سرزمین‌های اسلامی، به عامل صهیونیسم اشاره می‌کند و می‌گوید که در همین بافت تاریخی غرب امپریالیست و شرق استعمارزده است که حرکت صهیونیسم آغاز می‌شود. غرب افزون‌بر استفاده از سلاح و فشار مالی، با فرکردن زانده- ای در دل جهان اسلام، بیش از پیش به دشمنی خویش ادامه داد. چه بپذیریم یا نپذیریم، قدرت استعماری انگلیس بود که با تصمیم‌گیری در سرزمین‌های اشغالی خویش، فلسطین را برای مقرر آینده یا «کانون ملت یهود» در نظر گرفت. بیانیه بالفور در دوم نوامبر ۱۹۱۷ که مورد تأیید فرانسه، ایتالیا و آمریکا نیز قرار گرفت، مشکلات عدیده‌ای را آفرید که باز ملت‌ها تاوان آن را پرداختند. (میکل، ۱۳۸۱، ج ۲: ۵۵) استعمار، شرق‌شناسی و صهیونیسم در زمره علل متأخر رکود فرهنگ و تمدن اسلامی آمده است.

۱۰. فروپاشی خلافت عثمانی؛ زوال دولت عثمانی که یکی از دولت‌های بزرگ اسلامی بود، بر فرآیند زوال تمدنی جهان اسلام در دوره معاصر تأثیر مهمی داشت. تجزیه این امپراطوری، رؤیای وحدت جامعه اسلامی را از هم گسست و با سلطه استعمار غرب بر کشورهای پراکنده اسلامی، یک قدرت منسجم در حوزه تمدنی شکل نگرفت و در نتیجه کشورهای اسلامی در عقب‌ماندگی تمدنی قرار گرفتند. در بررسی فروپاشی دولت عثمانی، آرنولد توین‌بی (۱۹۷۵-۱۸۸۹ م)، سال ۱۵۵۵ م. را هم نقطه اوج و هم نقطه قهقریایی این امپراطوری ذکر کرده و عوامل اصلی زوال و فروپاشی آن را تورم پول

رایج آن و تورم نیروی انسانی غلامان درباری سلطان عثمانی می‌داند. تورم پول رایج آن باعث ایجاد یک بحران اقتصادی گردید و نتیجه آن نارضایتی و بی‌نظمی در بین مستخدمین دولتی بود. انضباط غلامان درباری سلطان نیز با اهمال‌کاری‌های حکومت پاشیده شد و امپراطوری با بی‌نظمی شدیدی روبه‌رو - شد. به تدریج ینی‌چری‌ها موقعیت خود را به‌عنوان یک نیروی نظامی کارآمد از دست دادند و به‌صورت یک نیروی آشوبگر شهری درآمدند و قدرت نظامی عثمانی به تدریج روبه زوال گذاشت. (توین‌بی، ۱۳۶۲: ۶۶۲-۶۶۱)

کاردینی مورخ ایتالیایی معاصر، در بررسی تاریخ روابط اسلام و اروپا، به تفصیل به روابط عثمانی و غرب، از دوره تهدید عثمانی تا دورهٔ مرد بیمار بوسفور پرداخته و مباحثی را در زوال این قدرت اسلامی مطرح کرده است (ر.ک. کاردینی، ۱۳۹۳: ۵۲۸-۳۱۱). از دیدگاه وی، در سده ۱۷ م. با اینکه عثمانی هنوز برای اروپا هول‌انگیز بود؛ اما زمینه‌های زوال آن از دوردست‌ها خود را می‌نمایاند. دنیای غرب با برتری فناوری، عثمانیان را در قالب واردکننده به عقب می‌راند و خود روی به پیشرفت و ترقی می‌نهد. امتیازات اقتصادی، مالی و گمرکی بی‌شماری که عثمانی‌ها به‌ویژه به فرانسه، هلند و انگلستان داده بودند، اقتصاد امپراتوری را به‌نحو فزاینده‌ای به بیگانگان وابسته کرده بود. خزانهٔ حکومت گرچه با درآمد حاصل از این امتیازات انباشته و سرشار می‌شد؛ اما هیچ نشانی از پیدایش و تکوین یک طبقهٔ متوسط شهری در آن نبود. شکاف فزاینده میان طبقات اشرافی بسیار مرفه نظامیان و زمین‌داران بزرگ از یک‌سو و طبقات شهری و روستایی رو به فقر و فاقه از دیگر سو، وجه ممیزه ساختار اجتماعی عثمانی بود (کاردینی، ۱۳۹۳: ۴۵۱). طبقهٔ متوسط معدود متشکل از خرده‌دهقانان و خرده‌کسبه با سیستم‌های اعتباری کاملاً بیگانه بود و مغازه‌داران و صنعت‌کاران هم قادر نبودند با رقبای اقتصادی اروپایی رقابت کنند. با فشارهای تهاجمی و فزاینده که از سوی اروپایی‌ها اعمال می‌شد، حکومت عثمانی در آغاز سعی کرد با اختیارکردن شیوه‌ها و فنون مشابه دست به اقدام بزند و نیازهای خویش را رأساً تأمین نماید؛ اما نهایتاً نتوانست اقتصاد و صنعت مستقلی ایجاد کند و مجبور شد به تجار، اعتباردهندگان و مهندسان غربی روی آورد. دیوانسالاری عریض و طویل ترکان در قلمرو پهنای امپراتوری هرچه حریص‌تر و ناکارآمدتر می‌شد. سیاست مالیاتی کور و غیرمنعطف عثمانی، اتخاذ هرگونه ابتکاری را در نطفه خفه می‌کرد و فساد تنها راه گریز از دزدی عمال حکومت بود. (کاردینی، ۱۳۹۳: ۴۵۲)

نشانه‌های تزلزل واقعی در اواخر سده هیجدهم میلادی/دوازدهم هجری در امپراتوری عثمانی آشکار شد و اوضاع با سرعت و شیوه اسفباری تغییر کرد. این زمانی بود که شکاف بین اروپای غربی و شمالی

از نظر مهارت‌های فنی و صنعتی با سایر قسمت‌های جهان وسیع‌تر شد. (حورانی، ۱۳۸۴: ۳۷۰) در این دوران، قدرت فزاینده اروپا که پس از رنسانس به‌گونه بی‌سابقه‌ای در حال تقویت و گسترش قدرت آفرینندگی تکنولوژیک، توسعه ثروت و استعداد نظامی خود بود، این سرزمین را به رویارویی جهانی با جوامع اسلامی کشانید و عاملی اساسی در اضمحلال حکومت‌های اسلامی بود. (لاپیدوس، ۱۳۷۶، ج ۱: ۳۶۳ و ۳۶۹)

مجموعه‌ای از عوامل در فرآیند اضمحلال امپراتوری عثمانی تأثیر گذاشت مانند: تمرکززدایی شدید قدرت مرکزی، ازدست رفتن امکانات اداری و نظامی نهادهای دولتی، بروز شورش‌ها در ایالات و قیام‌های مردمی، شکست‌های نظامی، مبارزه دیرینه میان نخبگان مرکزی و ولایتی بر سر نظارت بر درآمدهای مالیات‌دهندگان، انتقال قدرت از حکومت مرکزی به ینی‌چری‌ها و خاندان‌های مستقر در ولایات، رکود اقتصادی و ضعف نظارت عثمانی بر تجارت در اثر سیطره اقتصاد تجاری جهانی و امپریالیسم اروپایی و اضمحلال قدرت مرکزی و انتقال آن به نخبگان محلی و نفوذ تجاری اروپایی، محروم‌ماندن نسل‌هایی متوالی از امیران عثمانی از دانش و تجربه لازم و آگاهی‌های سیاسی جهانی و نیز بی‌کفایتی و ضعف قدرت در اثر دور نگه‌داشتن سلاطین عثمانی از نظارت مستقیم بر امور دولت و سنت محصور داشتن شاهزادگان جوان در حرم و بازداشتن آنان از پذیرش مقام‌های اداری و نظامی فعال، تضعیف انضباط و کاهش وفاداری در میان ینی‌چری‌ها در اثر فساد اخلاقی سپاهیان ینی‌چری که ناشی از انحصار قدرت دولت و کاهش درآمدها بود، (لاپیدوس، ۱۳۷۶، ج ۱: ۴۴۳) تصرف زمین‌های ولایات و درآمدها از سوی سربازان و کارگزارانی که حقوق دریافت نمی‌کردند (در اثر توقف لشکرکشی‌ها و کسب غنایم و نیز تورم ناشی از وفور نقره آمریکایی و کاهش درآمدهای عثمانی)، ورود ینی‌چری‌ها به تجارت و حرفه‌های دیگر برای جبران کمبود درآمدهای خویش، ناتوانی سپاهیان از نظر آموزش و کارآیی در برابر دشمنان اروپایی خود. (لاپیدوس، ۱۳۷۶، ج ۱: ۴۴۴)

همچنین توسعه قدرت اروپا و رقابت تجاری با عثمانی که به کاهش اقتدار سیاسی حکومت مرکزی و تضعیف هرچه بیشتر اقتصاد امپراطوری انجامید و به‌نوبه خود به ازدست رفتن قدرت عثمانی در ولایات و کاهش نظارت بر کارگزاران خود انجامید و حکمرانان محلی، سربازان و سایر افراد، قدرت محلی را در دست گرفتند. با شکل‌گیری گروه‌های شورشی و راهزن، مالیات‌های غیرقانونی بر مردم تحمیل شد. تمرکززدایی قدرت و نفوذ فزاینده مقام‌های محلی به فروپاشی اقتصاد سنتی عثمانی کمک کرد. موقعیت بی‌ثبات اجتماعی و اقتصادی به شورش‌هایی در میان سربازان بیکار و دهقانان فاقد زمین انجامید. در

بسیاری از نواحی بالکان، فروپاشی اقتدار مرکزی عثمانی سبب بروز جنگی سه‌جانبه در میان مقام‌ها و اعیان زمین‌دار ولایات، یعنی چری‌ها و پیشه‌وران و شورشیان مسلح بر سر کسب قدرت درگرفت. (لایپیدوس، ۱۳۷۶، ج ۱: ۴۴۹-۴۴۴) در مجموع جدایی متصرفات و تجزیه قلمرو و مستقل شدن ایالات تابعه، ظهور استبدادهای (حکومت‌های) محلی، بروز شورش‌ها در ایالات، شکست‌های عثمانی از اروپائیان در میدان‌های جنگ و عقب‌نشینی آن‌ها، ظهور نهضت‌ها و جنبش‌ها علیه عثمانی، به‌ویژه جنبش‌های حوزه بالکان، دخالت‌های دول اروپایی و سرانجام تقسیم عثمانی (آبروی و دیگران، ۱۳۷۸: ۵۱۹-۴۹۵) پس از جنگ بین‌الملل اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴ م)، به فروپاشی این قدرت بزرگ اسلامی انجامید.^۱

نتیجه‌گیری

مقوله انحطاط تمدنی اسلام همانند پیدایش و گسترش و درخشش آن مورد توجه تمدن‌پژوهان، تاریخ-نویسان و دیگر پژوهش‌گران واقع شده و هرکدام علل و عواملی را در این باره برشمرده‌اند. تمدن‌پژوهانی نظیر دورانت، لوبون، زیدان، و حتی، از منظر بررسی حیات سیاسی نظام خلافت اسلامی به عوامل سقوط خلافت عباسی پرداخته و آن را به سقوط تمدنی مربوط ساخته‌اند. این نویسندگان ضعف و سستی‌هایی که در ارکان خلافت عباسی رخ داد و نیز حوادثی را که از بیرون بر آن تأثیر گذاشت در این سقوط و نیز در افول تمدن اسلامی که با خلافت عباسی پیوند داده‌اند، مؤثر دانسته‌اند. صاحب‌نظران مطالعات تاریخ اسلام و خاورمیانه نظیر لایپیدوس و میکل و دیگران نیز با بررسی وضعیت جهان اسلام تا دوره معاصر، رخداد‌های این دوره را در مواجهه تمدن اسلامی یا به تعبیری جهان اسلام با تمدن غرب نیز افزون بر حوادث خلافت عباسی مورد توجه قرار داده‌اند. پژوهشگران اخیر نیز براساس گزارش‌های تاریخی درباره خلافت اسلامی و دگرگون‌هایی که در روند حیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، مذهبی و علمی- فرهنگی آن رخ داد، پس از تبیین دوره درخشش تمدنی، فصلی از نوشته‌های خویش را به زوال و افول آن اختصاص داده‌اند و کوشیده‌اند به دسته‌بندی عواملی در این باره بپردازند. اینان نیز به دو دسته عوامل کلی بیرونی و درونی پرداخته‌اند که در انحطاط تمدنی اسلام مؤثر بوده‌اند. انحراف عقیدتی، فساد و دگرگونی اخلاقی و رفتاری زمامداران، جمود و تحجر اندیشه‌ای و ستیزه‌جویی با تفکر عقلانی، سست شدن روح تحقیق و جستجوگری، ضعف نظام و تأسیسات آموزشی، تفرقه و تجزیه امت اسلامی

۱. در این باره همچنین، ر.ک. میکل، ۱۳۸۱، ج ۱: ۴۰۰-۳۸۷؛ حورانی، ۱۳۸۴: ۳۷۳-۳۷۰؛ الزین، ۱۳۹۸: ۹۰-۵۹.

و ده‌ها عامل دیگر را، در زمره عوامل درونی انحطاط برشمرده‌اند و پدیده‌هایی چون جنگ‌های صلیبی، تهاجم مغولان، سقوط آندلس، تجزیه خلافت عثمانی، استعمار غرب و تهاجم به جهان اسلام را در رأس عوامل بیرونی مطرح کرده‌اند. آنچه این بررسی‌ها فاقد آن است ارائه نظریه یا نظریه‌هایی درباره انحطاط تمدنی است و بیشتر به برشمردن علل و عوامل بسنده کرده‌اند.

کتابنامه

آربري و ديگران (۱۳۷۸)، تاريخ اسلام، پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه احمد آرام، تهران، اميرکبير، چ ۲.

آقاجري، هاشم (۱۳۷۸)، «موانع فرهنگي - اجتماعي عدم رشد و شکوفايي تمدن اسلامي در قرون جديد با تکیه بر مورد ايران»، خلاصه مقالات سمینار دانشگاه، جامعه و فرهنگ اسلامي، ۷ و ۸ آذر ماه، تهران، دانشگاه تربیت مدرس.

آقايانی چاوشی، جعفر (۱۳۸۲)، «عوامل سمّ و انحطاط العلوم فی الحضاره الاسلاميه»، ترجمه عربي قيس آل قيس، آينه ميراث، دوره جديد، ش ۲۰، بهار، ص ۲۱۰-۱۸۵.

ابن الجبرين، عبدالله بن عبدالرحمن (۲۰۱۰)، «اسباب ضعف الامه الاسلاميه اليوم»، مواقع ابن جبرين <https://www.ibn-jebreen.com>

«اسباب ضعف المسلمین»، ۱۰ جمادى الثانی ۱۴۳۹ ق/ ۲۰۱۸ م، <https://www.noslih.com>
اقبال لاهوری (۱۳۹۰)، محمد، احیای فکر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران، شرکت سهامی انتشار.

امیرعلی (۱۴۰۱ ق)، تاریخ عرب و اسلام، ترجمه محمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران، گنجینه، چ ۲.
توین بی، آرنولد (۱۳۶۲)، تاریخ تمدن، ترجمه یعقوب آژند، تهران، مولی.

ثواقب، جهانبخش (۱۳۷۹)، نگرشی تاریخی بر رویارویی غرب با اسلام، قم، بوستان کتاب، چ ۲.
جان احمدی، فاطمه (۱۳۸۸)، تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، قم، دفتر نشر معارف، چ ۳.
جوینی، علاءالدین عطاملک (۱۳۶۶)، تاریخ جهانگشای، به همت محمد رضانی، تهران، پدیده «خاور»، چ ۲.

حتی، فیلیپ خلیل (۱۳۶۶)، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، آگاه با همکاری سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چ ۲.

- حتی، فیلیپ خلیل (۱۳۸۲)، شرق نزدیک در تاریخ، ترجمه قمر آریان، تهران، علمی و فرهنگی، چ ۲.
- حورانی، آلبرت (۱۳۸۴)، تاریخ مردمان عرب، ترجمه فرید جواهرکلام، تهران، امیرکبیر.
- دورانت، ویل (۱۳۸۵)، تاریخ تمدن (عصر ایمان)، ترجمه ابوطالب صارمی؛ ابوالقاسم پاینده و ابوالقاسم طاهری، تهران، علمی و فرهنگی، ج ۴، چ ۱۱.
- دورانت، ویل (۱۳۸۵)، تاریخ تمدن (مشرق‌زمین گاهواره تمدن)، ترجمه احمد آرام؛ ع. پاشایی و امیرحسین آریان‌پور، تهران، علمی و فرهنگی، ج ۱، چ ۱۱.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۰)، کارنامه اسلام، تهران، امیرکبیر، چ ۷.
- زیتون، عادل (۲۰۰۹)، «الحضارة العربية الإسلامية، قراءة في قصة التدهور والانحطاط»، مجله العربی، برگرفته از سایت.
- زیدان، جرجی (۱۳۶۹)، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه و نگارش علی جواهرکلام، تهران، امیرکبیر، چ ۶.
- الزین، سمیح عاطف (۱۳۹۸ ق)، ریشه‌های ضعف و عقب‌افتادگی مسلمانان، ترجمه محمود رجبی و محمدتقی کمالی‌نیا، قم، هجرت.
- شایرا، محمد عمر (۱۴۰۱ ق. / ۱۹۸۱ م)، الحضارة الإسلامية، اسباب الانحطاط والحاجه الى الإصلاح، ترجمه از انگلیسی به عربی محمد زهیر السمهوری، هرنندن (ویرجینیا- آمریکا)، المعهد العالمی للفکر الاسلامی.
- شهیدی‌پاک، محمدرضا (۱۳۹۰)، «علل واقعی سقوط آندلس و نظریه ابن‌خلدون»، پژوهش‌نامه تاریخ اسلام، س ۱، ش ۱، بهار، صص ۸۱-۱۱۰.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۴)، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، تهران، دانشگاه تهران.
- طنطاوی، محمدسید (۱۳۸۱)، غروب آفتاب اندلس: علل انحطاط حکومت مسلمانان در اسپانیا، تهران، دارالصادقین.
- عبدالمحمدی، حسین و اسدالله رحیمی (بهار و تابستان ۱۳۹۲)، «نقش فساد اخلاق در انحطاط تمدن اسلامی در آندلس»، گفت‌مان اندیشه، دوره ۱، ش ۱، صص ۹۲-۶۱.
- عزیزاحمد (۱۳۶۲)، تاریخ سسیل در دوره اسلامی، ترجمه نقی لطفی و محمدجعفر یاحقی، تهران، علمی و فرهنگی.
- عنان، محمدعبدالله (۱۳۷۵)، صحنه‌های تکان‌دهنده در تاریخ اسلام، ترجمه علی دوانی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ ۱۰.

- غلام جمشیدی، محمداصداق (۱۳۸۷)، فرهنگ و تمدن اسلامی، تهران، دانشگاه پیام‌نور.
- قربانی، زین‌العابدین (۱۳۶۵)، علل پیشرفت و انحطاط مسلمین، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- کاردینی، فرانکو (۱۳۹۳)، تاریخ روابط اسلام و اروپا (تاریخ سوءتفاهمات و پیشداوری‌ها از آغاز تا امروز)، ترجمه بهاء‌الدین بازرگانی گیلانی، تهران، علم.
- کاشفی، محمدرضا (۱۳۸۴)، تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی.
- لاپیدوس، ایرام. ام. (۱۳۷۶)، تاریخ جوامع اسلامی از آغاز تا قرن هجدهم، ترجمه محمود رمضان‌زاده، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- لوبون، گوستاو (۱۳۳۴)، تمدن اسلام و عرب، ترجمه محمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران، علمی، چ ۴.
- منابی، محمد (۱۳۹۳)، عوامل مؤثر در سقوط اندلس، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران، گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی.
- موثقی، احمد (۱۳۷۴)، جنبش‌های اسلامی معاصر، تهران، سمت.
- میکل، آندره با همکاری هانری لوران (۱۳۸۱)، اسلام و تمدن اسلامی، ترجمه حسن فروغی، تهران، سمت.
- ولایتی، علی‌اکبر (۱۳۸۵)، پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، تهران، وزارت امور خارجه، ج ۱ و ۳، چ ۳.
- ولایتی، علی‌اکبر (۱۳۸۴)، پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، تهران، وزارت امور خارجه، ج ۴، چ ۲.
- ولایتی، علی‌اکبر (۱۳۸۸)، فرهنگ و تمدن اسلامی، قم، دفتر نشر معارف، چ ۱۳.
- یوسفی غروی، محمدهادی (۱۳۹۴)، کلیات تاریخ تمدن و فرهنگ اسلامی، قم، دفتر نشر معارف.

Ashimi, Tijani Ahmad (2016), "Islamic Civilization: Factors behind its Glory and Decline", *International Journal of Business, Economics and Law*, Vol. 9, Issue 5 (Apr.), pp. 180-184.

Chaney, Eric (2016), "Religion and the Rise and Fall of Islamic Science", A chapter from the author's dissertation presented at the conference, Harvard University.

Chapra, Muhammad Umer (2008), *Muslim Civilization: The Causes of Decline and the Need for Reform*, Leicestershire, UK(United Kingdom): The Islamic Foundation.

Kuran, Timu, 2004, "Why the Middle East is Economically Underdeveloped: Historical Mechanisms of Institutional Stagnation", *The Journal of Economic Perspectives*, 18: 3, Summer, pp. 71-90.